

انتخابات مهندسی شده!

مجید دارابیگی در صفحه 4



از جادوی صندوق رأی تا پایکوبی
در خیابان ها!

تقی روزبه در صفحه 9

چند نکته در باره این رای اعتراضی

حمید موسوی پوراصل

این انتخابات نشان داد که ایرانیان امروز بیش از پیش به قدرت اتحادشان پی برده اند. دیگر "رای" برای مردم بعنوان ابزاری برای مقابله با استبداد بدل گشته است. روزی این رای سبز است و روزی بنفش. رای بی که روزی خوانده نمی شود اما دفاع از آن پرچمی می شود در خیابان. روزی حتی نیمی از آن خوانده می شود اما همین هم کافی است تا بساط برنامه ریزی شده استبداد بر هم ریخته شود.

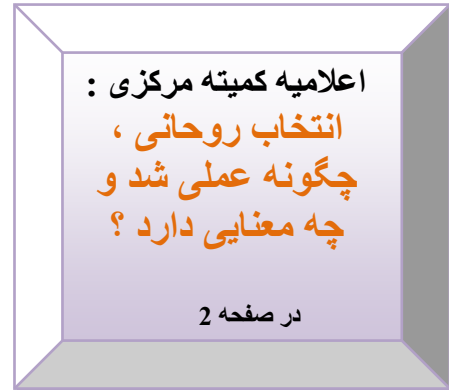
در صفحه 13

پیروزی مرد امنیتی و ده تجربه تاریخی برای اپوزیسیون!

بهرز سورن در صفحه 14

"نه" بزرگ یا چنگ زدن به بدیل درونی رژیم!؟

پارسا نیک جو در صفحه 15



اعلامیه کمیته مرکزی :
انتخاب روحانی ،
چگونه عملی شد و
چه معنایی دارد ؟

در صفحه 2

تدارک برای نوشیدن جام زهر از طریق
" محلل " روحانی !
راز " مهندسی نشدن انتخابات " 24 خرداد!؟

آرش کمانگر

زمانی که سوت آغاز رقابتهای یازدهمین دوره انتخابات ضد دمکراتیک ریاست جمهوری اسلامی زده شد و مشخص گردید که جناح اصلاح طلب رژیم با ادامه حصر خانگی موسوی و کروبی و عدم اقتناع و رضایت خاتمی برای شرکت در رقابت ، عنصر معرفی برای اعلام نامزدی ندارند ، رقابت اصلی از میان بیش از 600 نفری که با حضور در وزارت کشور ، نامنویسی کرده بودند اساسا میان سه چهره شاخص جناحبندهای درونی رژیم یعنی رفسنجانی (نامزد جناح معتدل اصولگرایان) مشایی (کاندید جناح احمدی نژاد) و یکی از چهره های شاخص طیف اصولگرایان (جلیلی و یکی از افراد ائتلاف دو + یک ، بیشتر از همه قالیباف) خواهد بود . اما شورای نگهبان با رد صلاحیت رفسنجانی و مشایی ، تنها صلاحیت هشت نفر را تائید کرد که عبارت بودند از : چهار نامزد شاخص اصولگرایان سنتی (ولایتی ، حداد عادل ، قالیباف و جلیلی) دو اصولگرا با اندکی زاویه از دایره اصلی (رضایی و غرضی) یکنفر از جناح رفسنجانی (روحانی) و یک نفر از گرایش ولرم طیف اصلاح طلبان حکومتی (عارف) .

بقیه در صفحه 12

ما دوم شدیم ! فرزانه رایجی

دیشب خواب می دیدم همه توی زندان بزرگی هستیم. همه ی کسانی که می شناختم، از دوست و آشنا تا همسایه ها. صبح زود بود. زندانبان همه را بیدار کرده بود اما من و بچه هایم هنوز توی رختخواب مانده بودیم. بچه هایم خواب بودند اما من بیدار بودم. انگیزه ای برای بیرون آمدن از رختخواب نداشتم، مثل بسیاری از روزهایی که تمامی این سالها برما گذشته است.

در صفحه 11

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

انتخاب روحانی ، چگونه عملی شد و چه معنایی دارد؟

انتخابات یازدهمین دوره ریاست جمهوری ، با انتخاب حسن روحانی پایان یافت. از سال 76 تاکنون ، انتخابات ریاست جمهوری همواره یکی از معضلات سیاسی و امنیتی رژیم بوده است . خصوصاً این دوره از انتخابات که در دل بحرانهای همه جانبه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، تحریمها و مجازات های بین المللی همراه بود میبایست با تدبیری امنیتی - سیاسی و با اصطلاح مهندسی دقیقی به اجرا در میآمد. اگر در دوره های گذشته ، این مهندسی با حذف غیر خودیها توسط وزارت کشور و شورای نگهبان به اجرا در میامد و سپس جابجایی های صندوقها انجام میگرفت و در دو دوره نهم و خصوصاً دهم ریاست جمهوری با تقلبات گسترده ، کاندید ولی فقیه از صندوقها بیرون آمد. اما هراس از پیامد جنبشی نظیر "رای من کو" سال 88 ، باعث شد که مهندسی این انتخابات با فرم جدیدی به اجرا درآید. حذف بیش از 600 کاندیدای ریاست جمهوری ، خصوصاً حذف رفسنجانی ، رئیس جمهور سابق و رئیس مجمع تشخیص نظام و مشایب مشاور احمدی نژاد و تائید تنها 8 نفر از کاندیداها - که همگی علیه جنبش 88 موضع گرفته بودند، نشان آن بود که انتخابات 92 باید با بالاترین کنترل سیاسی - امنیتی و کمترین منازعات سیاسی انجام شود. حذف اصلی ترین کاندیداهای انتخاباتی ، نشان آن بود که "حماسه سیاسی" با تحریم و بایکوت عمومی مواجه شود . اما هفته آخر پیش از رای گیری و تصویر سازی از جلیلی بعنوان "احمدی نژد ثانی" و نماینده بیت رهبری و افشای چماقداری قالیباف، خطر تشدید تحریمهای بین المللی و "سوریه" شدن ایران، بسیاری از اصلاح طلبان و کارگزاران و خصوصاً خاتمی و رفسنجانی را به تجدید نظر در سیاست انتخاباتی و حمایت از روحانی - بعنوان کاندیدای کلیت نظام ترغیب کرد . در عین حال ادامه سیاست های احمدی نژادی، بسیاری از مردم را علیه کاندیدای اصلی بیت خامنه ای به خیابان کشاند و در آخرین روزهای کمپین انتخاباتی پشت روحانی برد. حسن روحانی یکی از کلیدی ترین عناصر امنیتی رژیم، نماینده ولی فقیه در شورای امنیت ملی ، معاون فرمانده جنگ ، عضو مجلس خبرگان، رئیس مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت و از مشاوران نزدیک رفسنجانی است. روحانی با هوشیاری و زرنگی توانست با انگشت گذاشتن روی مسئله هسته ای و روابط خارجی دولت احمدی نژاد و تاکید بر استفاده از همه جناحها و باصطلاح تواناییهای نظام ، از ناطق نوری تا رفسنجانی و خاتمی تا اصلاح طلبان داخل و خارج را پشت خود گرد آورد. شکست این گروههای پرنفوذ برای بیت خامنه ای ، از طریق قلب در صندوقها بسیار گران تمام میشد.

بر طبق داده های رژیم جمهوری اسلامی که هیچ منبع مستقلی به آن دسترسی نداشته، از میان بیش از 50 میلیون واجدین شرایط، حدود 36 میلیون و 600 هزار یعنی 72.7 درصد در انتخابات شرکت کردند که یک و نیم میلیون رای باطله و سفید بوده و حسن روحانی با کسب بیش از 18 میلیون رای حدود 51

در صد آرا را بخود اختصاص داد. اما سؤال اینجاست چرا وسعت شرکت مردم درواز انتظار بود؟ چرا اصلاح طلبان و اصول گرایان میانه رو، توانستند حمایت اکثریت رای دهندگان را نسبت به وی جلب کنند، چرا ولی فقیه رهبری سیاسی سپاه پاسداران به پیروزی روحانی تن دادند؟ چه عاملی باعث شد که رژیم تصمیم بگیرد که در مقابل مردم فعلاً اندکی عقب نشینی کند.

برای پاسخ به این چراها چند مولفه را باید در نظر گرفت. بحران اقتصادی سرمایه داری که بیش از نیم دهه در مناطق مختلف جهان همچنان ادامه داشته، در ایران نیز با توجه به مختصات سرمایه داری محلی ، تشدید و دامنه دار شدن تضادهای جمهوری اسلامی بویژه تحریمهای امپریالیستی که مشخصاً کارگران و طبقات فرودست آماج عارضه های ناشی از آن هستند، موقعیت اقتصادی- اجتماعی بسیار اسفناکی را به همراه آورده است. تورم، گرانی، بیکاری گسترده، فقر و فلاکت بیداد میکند. حاکمیت در یکی از بدترین شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرار دارد. توده مردم از وضعیت موجود به جان آمده اند. بخشی از مردم دولت احمدی نژاد و جریانهای اصول گرای پیرو بیت رهبری را عامل اصلی ادامه و تشدید وضع موجود میدانند. بخصوص مناظره تلویزیونی کاندیداها نقش سیاست خارجی بویژه نقش سیاست هسته ای رژیم را در تشدید فلاکت اقتصادی برجسته کرد. بخشهایی از مردم کلید اصلی را مساله هسته ای دانسته در هراس از جنگ، نگران از سناریوهای مشابه در منطقه ، در هراس از هم گسیختن شیرازه جامعه مدنی، ناتوان از ایجاد یک دگرگونی ریشه ای و در غیاب یک آلترناتیو دموکراتیک به پای صندوقهای رای رفتند.

اما نکته دیگر این است که رویدادها و اعترافات سران جمهوری اسلامی به اینکه تحریمها اثر گذاشته و اینکه تمام مشکلات نتیجه ی حاکمیت یک جناح بوده و کشور امروز با خطر جدی مواجه است، از بن بست آشکار رژیم حکایت دارد، سخن خامنه ای در آخرین لحظات رای گیری که میگوید حتی کسانی که نظام را قبول ندارند بخاطر کشور بیایند و رای بدهند این مفهوم را می رساند که رژیم خطر فروپاشی را حس کرده است و به پایان مشروعیتش اعتراف میکند. خامنه ای و بیت رهبری از یکسو خطر شورش گرسنگان و پا برهنگان را از مدتها پیش حس کرده بودند و از سوی دیگر برای ادامه حیات خود به تظاهر به حمایت و رای مردم برای تدوام و بازتولید اقتدار خود نیاز داشتند. سیاست تحریم انتخابات، نگرانی از عدم شرکت مردم را برای آنها به کابوسی تبدیل کرده بود. در مقابله با این وضعیت دو راه در پیش رو نداشت یا تکرار سناریوی سال 88 و یا تغییر سیاست با یک گام عقب نشینی کنترل شده و حفظ کلیت نظام . بی جهت نبود که صفوف منتقدین و اپوزیسیون اعم از اصلاح طلبان و اعتدال گرایان و اصول گرایان میانه، موجودیت خود و استراتژی بازگشت به قدرت و حفظ نظام جمهوری اسلامی را در درهم شکستن درونی صفوف تحریم قرار داده بودند. از اینرو ولایت فقیه با برنامه ای حساب شده و سازمانیافته با یک عقب نشینی آشکار، با تلاش برای به جوشش در آوردن احساسات ناسیونالیستی توانست مردم را به سوی صندوقهای رای بکشاند. هر چند روحانی نماینده مطلوب ولی فقیه نیست، اما نماینده حفظ کلیت نظام جمهوری اسلامی است. روحانی پس از انتخابات در سخنرانی خود از همه اعتدال گرایان، اصلاح طلبان و اصول گرایان یعنی مجموعه آپارات جمهوری اسلامی تشکر کرد.

= پیوندها =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیو- تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.com

ایمیل تلویزیون برابری

info@barabar.tv

تلفن 49 - 511- 2617492

علیه ستم جنسیتی

www.asj-iran.com

راه کارگر خبری

www.rahekaregarnews.com

ایران بولتن (انگلیسی)

www.iran-bulletin.org

نشر بیدار (تنوریک)

www.nashrebidar.com

مجله آوای زن

www.tvs.se/womensvoice

رادیو همبستگی (سوند)

<http://radiohambastegi.net>

توجه : مواضع عمومی سازمان ما در بیانیه ها، مصوبات و اسناد با امضای نهادهای سازمان طرح میشوند. مقالات با امضای فردی و یا مطالب مطروحه در مصاحبه ها لزوما مواضع سازمان ما نیستند .

اما با تمام این فریبکاریها و برنامه ریزیهای پشت پرده، تبلیغات رسانه هائی همچون بی بی سی و رادیو فردا برای گرم کردن تنور انتخابات؛ در شرایطی که نیروهای تحریم کننده در زیر سر نیزه رژیم و سانسور بسیار گسترده سایتها و قطع شبکه های ارتباطی اجتماعی، کند شدن اینترنت و... قرار داشتند و از امکانات رسانه ای محروم بودند؛ طبق آمار رژیم بیش از 27 درصد از مردم در انتخابات شرکت نکردند که خود رقم بزرگی است. و نشان میدهد که این نیروهیچگونه اعتمادی به رژیم ندارد و مطالبات و خواسته های خود را با مکانیسمهای دیگری پیگیری میکنند.

اعلام پیروزی روحانی، فرصتی بود برای مردم و بویژه جوانان عاصی ای که آمل، آرزوها، نیازها و احساسات فرو خورده و سرکوب شده خود، عطش سوزانشان را به تغییر، به داشتن یک زندگی انسانی و شرافتمندانه، با شادی و رقص و پایکوبی در خیابان نشان دهند. هر چند که این جشن و سرور دیری نخواهد پائید. و ماهیت واقعی سیاستهای روحانی برای مردم بزودی روشن خواهد شد. دولت ّ تدبیر و امید حتی اگر بتواند با چراغ سبز از سوی ولی فقیه ابتکار سازش با آمریکا را در دست بگیرد، و موقعیت رژیم را تثبیت کند، الگوش ادامه سیاستهای رفسنجانی است که زمینه را برای خصوصی سازی ها، بیکارسازهای وسیع کارگران هموار کرد و تمامی زیر ساختهای اقتصادی را به دست سپاه پاسداران و مافیای قدرت و آقازاده ها سپرد.

اما مردمی که برای تغییر رای دادند و هم آنهایی که هوشیارانه رای ندادند دنبال خواستها و مطالبات و آرزوهای خود هستند. واقعیت آنست که بدون متشکل شدن و ایجاد صف مستقل، فعالین جنبش کارگری، جنبش زنان، ملیتهای تحت ستم و همه جنبشهای اجتماعی در ایران نمیتوانند این رژیم ارتجاعی و تبهکار را به عقب نشینی وادارند. آنان برای پیشبرد مطالبات خود، برای دستیابی به آزادی، برابری، عدالت اجتماعی، بدون متشکل شدن و سازماندهی قادر به تحقق خواسته های خود نخواهند شد. تنها شکل گیری اراده مستقل کارگران و زحمتکشان برای دستیابی به خواسته های خود، ضامن تحقق آن خواهد بود. جلوگیری از احتمال جنگ، مقابله با تحریمهای کمرشکن اقتصادی، مقابله با فقر و فاقه اکثریت عظیم نیروی کار و زحمت، آزادی و کرامت انسانی، تنها با پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی، برچیدن نظام سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم امکان پذیر است.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

20 ژوئن 2013 - 30 خرداد 1392

انتخابات مهندسی شده!

مجید دارا بیگی

انتخابات نیمه دموکراتیک، در چهار چوب همین نظام و با همین قانون اساسی هم، آن چنان دور از ذهن است که نیازی به استدلال و اثبات ندارد و انتخابات دوره های گذشته و دوره کنونی، برای گزینش ریاست جمهور، و هم چنین، تجربه ی گزینش دوره های متوالی نماینده گان مجلس شورای اسلامی و شوراهای شهر و روستا، نشان داده، و تردیدی بر جای نگذاشته، که هر مکنونی رهبری نظام، با ترکیبی از روحانیت بنیادگرا و گروه موثلفه بازار، به سرکرده گی خامنه ای و مباحثت سران مافیای نظامی - امنیتی، مرحله به مرحله، تسمه های گزینش را سفت تر می سازد و کیف شورای نگهبان تحت امر رهبری را تنگ تر، تا جایی که دروازه های ورودی را بر روی شمار هر چه بیش تری از خودی ها می بندند، تا چه رسد به نیمه خودی ها و یا غیرخودی ها!

در همین دوره از میان بیش از شصت و پنجاه داوطلب، تنها صلاحیت هشت تن تأیید می شود که دوفتر هم داوطلبانه، هر کدام به سود فرد دیگری از دور رقابت ها کنار می کشند و از شش تن باقی مانده، دو تن، محسن رضانی فرمانده پیشین سپاه پاس داران و محمدباقر قالی باف فرمانده لشکر بسیجی، جدای از مشارکت در غارت گری ها دوران جنگ و پس از جنگ، از شمار جنایت کارانی هستند که مسولیت به قتل گاه فرستادن هزاران نوجوان خردسالی را به دوش می کشند که در تداوم جنگ بی خردانه با عراق، بر روی مین فرستاده اند و یا در باتلاق هویزه در گل و لای فرو رفته اند و هم این مسولیت صدها فقره بازداشت های سیاسی منجر به شکنجه، زندان و اعدام مبارزان سیاسی و هم سازمان دادن ترورهای درون مرزی و برون مرزی در پرونده ی آنان ثبت است و چهار نفر دیگر هم، هیچ کدام پرونده ی بهتری ندارد، برای نمونه حسن روحانی سال های متممادی در سمت نماینده گی رهبر در شورای امنیت ملی علاوه بر سمت نماینده گی در گفت و گو با ژانسی اتمی، در همه ی تصمیم گیری های مهم برای سرکوب داخلی مباحثت تام داشته، جدای از این که پرونده ی سال های نخست پس از انقلاب اش هم روشن نیست.

از این شش تن، قالی باف در سمت شهرداری تهران پشتیبانی جناحی از سپاه و امنیتی ها را با خود دارد، سعید جلیلی، پشتیبانی باند احمدی نژاد و جناح دیگری از سپاه و امنیتی ها را، علی اکبر ولایتی بیت رهبری و گروه موثلفه بازار را، و در مجموع در کنار محسن رضانی و محمد غرضی، این پنج نفر ابواب جمعی جناح های فوق ارتجاعی موسوم به اصول گرایان را نماینده کی می کنند و حسن روحانی با کناره گیری عارفی، یک تنه اصلاح طلبان حکومتی و پراگماتیست های دودوزه باز و مترجم را نماینده گی می کند.!

این انتخابات که قرار بود مهندسی ترین انتخابات از نوع خود باشد، با تأیید صلاحیت دو تن از جناح میانه رو، و امکان گزینش «بید» در برابر «بدرت»، در چهارچوب همان سیاست شناخته شده ی، کشیدن مردم به پای صندوق های رای، نتوانست نتایج دل خواه را به بار آورد و یکی از نامزدهای سه گانه یا پنج گانه ی وابسته به بنیادگرایان را بر مسند فرمان روانی بنشانند. اگر چه بر مبنای شایعاتی، شورای نگهبان، پس از کناره گیری دکتر عارفی به سود حسن روحانی، در صدر بر می آید که یک روز پیش از انتخابات از روحانی هم سلب صلاحیت نمایند اما از بیم تحریم انتخابات، یا وقوع احتمالی یک شورش توده ای، به توصیه خامنه ای کوتاه می آیند.

این شش تن در مناظره های تلویزیونی نشان دادند، که در بسیاری از امور اختلاف نظرچندانی ندارند و هیچ کدام هم طرحی یا برنامه ای و یا ایده ای برای غلبه بر نابسامانی های کنونی جامعه و برون رفت از بحران ندارند و نمی توانند هم داشته باشند. تنها در مساله ی بحث برانگیز مناسبات بین ال مللی و سیاست اتمی بود که موضع دوگانه اصلاح طلبان به نماینده گی روحانی و بنیادگرایان به رهبری سعید جلیلی سایه روشن های خود را به نمایش گذاشت. در حالی که جلیلی از سیاست هشت ساله ی گذشته، که در تقابل با سیاست جهانی، با پافشاری برسیاست غنی سازی آورانوم، تداوم تحریم های اقتصادی و منزوی شدن رژیم را در پی داشته و کشور را به پرت گاه کشانیده است، دفاع می نمود، حسن روحانی بر روی سیاست دوران ختمی و رفتن پای سازش سخن می گفت و بی گمان یکی از دلایل روی آوردن بخشی از مردم به حسن روحانی همین پیام بود که رژیم باید به سیاست تقابل با غرب پایان داده و برای رفع تحریم های اقتصادی پای سازش رفت.

نا گفته نماند که در هیچ دوره ای از بالماسکه های انتخاباتی، همانند این دوره، سیاست اپوزیسیون از چپ تا راست و میانه، این اندازه برای تحریم فعال انتخابات هم آهنگ نبوده، در هیچ دوره ای هم، اوضاع جهانی و منطقه ای به این اندازه بحرانی و اثر گذار نبوده که سران رژیم، این چنین از بیم شورش مردم، نگران باشند و دست

بازدهمین دوره ی انتخابات ریاست جمهوری، که در روز جمعه، بیست و چهارم خرداد نود و دو، برابر با چهاردهم ژوئن دوهزار و سیزده، برگزار شد، با پیروزی شیخ حسن روحانی نامزد اصلاح طلبان حکومتی با کسب بیش از پنجاه در صد آرا در دور نخست به پایان رسید و نگرانی چهار ساله ی خامنه ای و هیات حاکمه حکومت اسلامی، با دو بار سیلی خوردن رهبر به طور موقت از سر گذشت. خامنه ای سیلی نخست را از سپاه و امنیتی ها دریافت داشت که با رضایت، یا بدون رضایت وی، وارد نشست شورای نگهبان شدند و این شورا را به سلب صلاحیت هاشمی مجبور ساختند، اما خامنه ای که سیلی نخست را از خودی خورد، سیلی دوم را از رای دهنده گانی دریافت که به نامزد اصلاح طلبان رای دادند.

بی گمان این بناگوشی دو گانه، هنوز آغاز کار است و رهبر امت اسلامی و جانشین خلیفه ی جماران، باید هر چه زودتر، دست های اش را به عنوان تسلیم بالا ببرد و گر نه، سیلی های محکم تری در کار است. اگر چه این نخستین بار نیست که حضرت رهبر این چنین بناگوشی دریافت می دارند و برای نخستین بار هم نیست که تمام صورت خود را پس از دریافت یک بناگوشی سرخ می نماید و جمعیت انبوهی را که برای رو کم کردن وی، به حوزه های رای گیری هجوم می آورند، تا از پیروزی دست نشانده گان اش جلوگیری کنند به حساب خود و نظام تحت رهبری خود واریز می نماید.

سران جمهوری اسلامی در طی سی و پنج سال گذشته، از خمینی تا بهشتی و از هاشمی تا خامنه ای و از منتظری تا خاتمی و احمدی نژاد، هر کدام به نوبه خود، تلاش ورزیده اند، در میدان بازی سیاست، توپ را در کنترل خود داشته باشند و توده ی مردم را، حتا اپوزیسیون انقلابی و دموکرات را به تماشای بازی خود وادارند.

بی گمان یک هنر مهم مدیریت این رژیم، در طی این سی و اندی سال، همین بوده، که توانسته است توده ها را از عمل مستقیم باز داشته، به بخش از مردم را، به هر وسیله ی ممکن، به سمت یکی از جناح بندی های درونی خود بکشاند و توده ها هم توانسته اند از این بازی جناحی بهره برداری نموده، ایفای نقش نمایند.

اگر این تاکتیک در دوره های گذشته، این چنین عریان و محسوس نبود، اما این بار، در هفته ی پایانی زمان تبلیغات انتخاباتی، به نحو بارزی خود را نشان می داد. زیرا برای رژیم اهمیت شایانی دارد که از حضور میلیونی مردم در پای صندوق های رای سخن بگوید و از این حضور ناخواسته، بقای سیاسی خود را، بود و نبود خود را، و از مشروعیت توده ای خود را آوازه نماید. و به زبان آوازه گری، به آمریکا و اروپا، به ویژه اسرائیل نشان دهد که هم چنان از پای گاه حمایتی نیرومندی برخوردار است تا آنان اندیشه ی یورش نظامی، یا تشدید فشار اقتصادی را از سر به در کنند. و هم از این زاویه است که آوازه گران رژیم از هر سوی از نتیجه ی انتخابات و حضور جمعیت درخور توجه سی و پنج میلیونی در حوزه های رای گیری اظهار خرسندی می نمایند.

این بار هم خامنه ای به کمک خطیبان نماز جمعه، و شبکه های رادیو-تلویزیونی، تلاش گسترده ای به کار بست تا توده ی مردم را به هر وسیله ی ممکن، به پای صندوق های رای بکشاند و بازار سرد و بی رونق انتخابات را با کشیدن مردم به پای مناظره های تلویزیونی و اجتماعات تبلیغاتی نامزدها، گرم کند و با تشنت آرای همه گانی، یکی از نامزدهای مورد تأیید خود را از صندوق های انتخاباتی بیرون کشد. ترفندی که در نهمین دوره ی انتخابات ریاست جمهوری و نخستین دور گزینش احمدی نژاد، به سبب سیاست مماشات طلبی کروی و هاشمی بدون تنش پیش رفت و همان طور که همه گان شاهد بودند در گزینش چهار ساله ی دوم احمدی نژاد نتوانست بدون تنش پیش رود.

چشم انداز یک انتخابات دموکراتیک، مشابه دیگر کشورهای سرمایه داری جهان، که در چهار چوب نظام فقهاتی و اختیارات شورای نگهبان و حق وتوی شش نفره فقهای درون این شورای دوازده نفره، با ممنوعیت کاندید شدن، دگراندیشان و زنان در رقابت های انتخاباتی، به جای خود؛ که از محاللات است، تصور برگزاری یک

به عصا راه بروند. از این روی کوتاه آمدن جناح بندی های انتخاباتی در مقابل با یک دیگر را هم باید به حساب این شرایط بحرانی گذاشت.

هجوم توده های میلیونی در ساعات پایانی انتخابات به پای صندوق های رای را هم باید پیش تر از این زاویه دید و نگرانی رای دهنده گان از یک پارچه شدن باز هم پیش تر بلائی ها و تداوم و تشدید سیاست مقابله جویی در مساله غنی سازی اورانیوم که مداخله نظامی خارجی را در پی داشته باشد و گرفتاری به سرنوشتی مشابه افغانستان، عراق، لیبی یا سوریه! و جنایتی که در این کشورها می گذرد را در هر صورت نمی توان نادیده انگاشت .

در این انتخابات، شگفت انگیزتر از رد صلاحیت هاشمی، پرهیز از تقلب و به حساب آوردن رای پیروزی حسن روحانی بود در مهندسی انتخابات، ممانعت از شرکت هاشمی و خاتمی و تأیید صلاحیت دو تن از افراد کم تر شناخته شده ی اصلاح طلبان. با این اطمینان خاطر انجام می گیرد که از اقبال توده ای زیادی برخوردار نیستند. شاید اصلاح طلب هم انتظار چنین پیروزی را در دور نخست انتخابات نداشتند. شانزده سال پیش در مورد خاتمی هم چنین بود و هنگام داوطلب شدن خاتمی برای رقابت با علی اکبر ناطق نوری، وزیر کشور پیشین و ریاست مجلس چهارم و پنجم، بهزاد نبوی در سمت یکی از اندیشه پردازان جناح اصلاح طلب، اظهار امیدواری نمود که پنج تا هفت میلیون رای به حساب خاتمی وارد صندوق ها شود! اما پنج تا هفت میلیون رای کجا و رقم بیست و دو میلیونی کجا! حتا اگر در صدی از آن هم از کیسه ی خلیفه وارد محاسبات آماري شده باشد

پیروزی، حسن روحانی، مرهون چند امر است، نخست موضع گیری وی در مناظره های تلویزیونی و تاکید وی بر موضع اعتدال برای حل بحران اتمی، دوم پشتیبانی اطلاع طلبان حکومتی و شخص هاشمی و خاتمی از وی، و مساله ی سوم کناره گیری دکتر عارفی و یک پارچه ماندن آرای اصلاح طلبان! اما فراتر از این سه عامل، فوران نیروی را باید دید که چهار سال پیش از این جنبشی خیابانی برپاداشتند و باز هم یک پارچه به میدان آمدند تا از بالا آمدن جلیلی یا قالی باف برای مقابله جویی در دور دوم پیش گیری کنند!

البته پیروزی روحانی، به یک اعتبار، پیروزی رهبر، پیروزی جمهوری اسلامی و پیروزی روحانیت هم هست. زیرا در شرایطی که مردم از روحانیت و نظام سخت نفرت دارند، روی آوردن به یک فرد روحانی را در آوازه گیری های خود، نشانه ای از دل بسته گی مردم به نظام و رهبری تلقی می کنند. شود. اما آیا حربه ی تحریم انتخابات، حربه ی کند و بی اثری است و یا درخواست یک پارچه ای اپوزیسیون از شهروندان ایرانی برای تحریم انتخابات، گوش شنوایی نداشته است؟ که حسن روحانی با بیش از هیجده میلیون سر از صندوق های رای در می آورد! و یا آن طور که سران و آوازه گران رژیم ادعا می کنند با برگزاری این انتخابات همه چیز بر وفق مراد است و تحریم هیچ نقشی نداشته است؟ بی گمان این چنین نیست!

نخستین تأثیر درخواست تحریم، تسلیم مقام رهبری و شرکای مافیائی - نظامی است به رای مردم، و پرهیز از تقلب های گستاخانه ی دوره های پیشین، که پیروزی حسن روحانی را رقم می زند.

بر اساس آمار انتشاراتی وزارت کشور، از بیش از پنجاه میلیون نفر واجد شرایط رای، سی و شش میلیون به نامزدها رای داده اند و دو میلیون هم رای باطله وارد صندوق ها شده است. بر انگاشت (فرض) درست بودن این آمار، با ملاحظه ی دو میلیون رای باطله، چهارده میلیون نفر به درخواست تحریم پاسخ مثبت داده اند و یا دست کم بر موضع تحریم بوده اند از این جمعیت انبوه، اگر ده در صدی هم بدون انگیزه سیاسی و سیاست تحریم از شرکت در انتخابات خودداری می ورزند، باز هم رقم دوازده و نیم میلیونی تحریم کننده گان، یعنی یک چهارم جمعیت واجد شرایط به سیاست تحریم پاسخ مثبت داده اند. اما این هم تمام ماجرا نیست! بر پایه ی افشاگری های دوره های پیشین، در دوره ی ریاست داود زواره ای بر ثبت احوال و اسناد کشور، سه میلیون کارت هویت جعلی صادر و در اختیار سپاه و بسیج قرار دارد و کسانی که هویت دوگانه دارند، می توانند دوبار در حوزه ها ظاهر شوند. و این احتمال درخور توجه است که چه بسا، از این سه میلیون اوراق جعلی به سود نامزدهای بنیادگرا بهره برداری شده باشد. در این صورت باید از هفده و نیم میلیون رای جناح های اصول گرا، سه میلیون رای تقلبی را کاست و به جمع تحریم افزود.

با این ملاحظات، حربه ی تحریم را باید در این انتخابات کارساز دانست. که با رقم شانزده میلیونی خود، از جمع آرای پنج نماینده

ی بنیادگرایان بیش تر، و در مقام دوم پس از حسن روحانی قرار می گیرد.

پرسش جدی دیگری که مطرح می شود، اصولی بودن، یا غیر اصولی بودن تحریم است. این که با وجود همه ی آوازه گیری های اپوزیسیون امواج انسانی به صندوق های رای یورش می آورند آیا به معنای کارساز نبودن این سیاست نیست؟ در پاسخ به این پرسش جدی، باید گفت جدای از این که سیاست تحریم مورد استقبال عامه باشد یا مورد بی توجهی و بی مهری آنان! صورت مساله عوض نمی شود!

آیا جمهوری اسلامی یک نظام دموکراتیک است و اپوزیسیون دست به تحریم یک انتخابات دموکراتیک می زند. یا این نظام، هم چنان یک نظام خشن سرکوب گر است؟ و طبیعی می نماید مادام که شرایط برگزاری یک انتخابات دموکراتیک فراهم نباشد، باید انتخابات غیر دموکراتیک را بی توجه به پی آمدهای احتمالی آن بایکوت نمود. مگر این که با ارزیابی دقیق از اوضاع، امکان بسیج توده ای در پرتو انتخابات، و در پرتو تبلیغات انتخاباتی امکان کار علنی و گسترده در میان توده ها مطرح باشد که مقوله ی دیگری است.

بی نیاز از گفتار است که اگر چه نظام حکومتی جمهوری اسلامی عنوان جمهوریت را یدک می کشد و در ظاهر یک نظام جمهوری ریاستی است و رئیس جمهور به عنوان بزرگ ترین مقام اجرایی کشور با رای مستقیم شهروندان گزین می شود، اما در واقعیت امر چنین نیست و رئیس جمهور پس از گذر از قیف شورای نگهبان و کسب آرای اکثریت شهروندان، تنها با تنفیذ شخص رهبر یا ولی فقیه است که مقام ریاست اش رسمیت پیدا می کند. به بیان روشن تر، مقام رهبری می تواند از تنفیذ مقام رئیس جمهور برگزیده مردم خودداری ورزد و یا در هر زمان و به هر مناسبت، رئیس جمهور برگزیده شهروندان را کله پا کند.

تجربه ی شش دوره ی گذشته از هاشمی تا احمدی نژاد، نشان داده است که رئیس جمهور انتخابی در چهارچوب اختیارات قانونی خودش هم امکان مانور چندانی ندارد زیرا رهبر امکاناتی در اختیار دارد که می تواند رئیس جمهور را آچمز نماید. با حربه ی شورای نگهبان می تواند، مجلس را از مخالفان رئیس جمهور پر نموده، مجلس را در برابر وی قرار داد و در صورت پشتیبانی اکثریت نماینده گان از رئیس جمهور، با حربه ی شورای نگهبان اقدامات قانونی دولت را فلج سازد و نهایت این که در صورت نیاز، به چماق متوسل شده، چماق داران تحت امر خود را به میدان بفرستد بی جهت هم نیست که خاتمی در دوران هشت ساله و هاشمی و احمدی نژاد در دو ساله ی پایانی ماموریت خود بیش تر در نقش اپوزیسیون ظاهر می شوند تا ریاست دولت در مسند قدرت! و این هم یکی از پدیده های شگفت انگیز است که در جمهوری اسلامی دولت هم در سمت اپوزیسیون ظاهر شود و رئیس دولت رهبری اپوزیسیون نظام باشد. .

مقام رهبری یا ولی فقیه که بر اساس قانون اساسی، از جانب مجلس آخوندی ویژه ای به نام خبره گان رهبری برای یک دوره ی هشت ساله گزین می شود، به عنوان سرفرماندهی کل قوا، فرماندهان نیروهای سه گانه ارتش، سپاه، و نیروهای انتظامی، بسیج و مقام های ارشد امنیتی و دو عضو شورای امنیت ملی با حق وتو را تعیین می کند. وی در عین حال از حق انتخاب فقهای شورای نگهبان، گزینش رئیس قوه قضائی، رئیس و اعضای شورای مصلحت نظام و امام های جمعه و جماعت هم برخوردار است.

جدای از این همه قدرت و اختیارات قانونی، در پانزده سال گذشته از جانب اکثریت همان مجلس آخوندی دست چین شده ی خبره گان، به مقام نیمه خدائی ارتقا یافته و مجلس خبره گان، با ارتقا گزینش خامنه ای از جانب خدا، منصب خود را از گزینش رهبر، به کشف رهبر انتخابی خدا کاهش داده. بر وظیفه پاسخ گوئی مقام رهبری در برابر این مجلس خط بطلان کشیده. تلاش های جریان های اصلاح طلب برای قانونیت گرانی نظام ولایتی را هم ناکام گذاشته اند. خطیبان نماز جمعه، از جمله احمد خاتمی امام جمعه تهران، و علم الهدائی امام جمعه مشهد هم به نوبه ی خود در ارتقا مقام رهبری به عنوان شاه کلید و مشکل گشای کشور در ستایش مقام خدای گونه ی خامنه ای گوی سبقت را از خبره گان رهبری و دیگر امام جمعه ها ر بوده اند.

با توجه به اختیارات فوق قانونی همه جانبه ی مقام رهبری در حوزه های اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی، دم و دست گاه فوق دولتی رهبری، شناخته شده به «بیت رهبری»، با پنجاه هزار کارمند حقوق بگیر، در ائتلاف با مافیای سپاه و امنیتی ها، از یک سوی مرکز

اصلی تصمیم گیری های کاربردی نظام است و از سوئی دیگر، دربار شاهنشاهی پرتجمل دیگری است با برو و بیانی، بیش از دربار پهلوی یا قاجار! و در واقع، در ایران به ظاهر جمهوری، نه یک دولت، که دو دولت مصدر امروز و فرمان روای واقعی و دولت اصلی همان بیت رهبری است که بنیادهای مهمی مثل بنیاد مستضعفان، بنیاد پانزده خرداد، بنیاد شهید، بنیاد جنگ زده گان و بنیاد علوی با میلیاردها دلار سرمایه، صدها واحد تولیدی و خدماتی بزرگ و کوچک را در کنترل خود دارد.

بنیادهای وابسته به مقام رهبری، تولید، صادرات یا واردات ده ها رقم از کالاهای اساسی و نیازمندی های کشور را در انحصار خود دارند. سود ناشی از صدور کالاهایی که بدون پرداخت مالیات و عوارض گمرکی با بهره برداری از بنادر اختصاصی، صادر، یا از طریق این بنادر وارد می شود. و ارز کسب شده از محل صادرات و سود ناشی از تفاوت نرخ رسمی و آزاد ارز به حساب بنیادها می ریزد.

بیت رهبری واری سرمایه و کسب و کار بنیادها در آشفته بازار بحران اقتصادی کشور، با درآمدهای هنگفت سالانه، موقوفات بزرگ کشور را هم در اختیار دارد، موقوفاتی با درآمدهای کلان، بدون هیچ گونه کنترلی و بدون پاسخ گویی به هیچ مرجع و مقامی، و هم از درآمدهای دیگری باید یاد نمود که به شیوه ی فوق اقتصادی دوران فتوئالی، به عنوان سهم امام و بیت رهبری دریافت می دارد که یک چشمه از آن دریافت سهم رهبری است از محل اتومبیل ها و موتورسیکلت های تولید داخلی و یا وارداتی از خارج!

مقام رهبری، مشاوران سیاسی، نظامی، امنیتی، اقتصادی و روابط خارجی خود را دارد، فراتر از نظارت همه جانبه بر قوای سه گانه، برای مجلس، رئیس جمهور و وزیر کابینه فرمان حکومتی صادر می نماید و اقدامات رئیس جمهور و وزارت خانه ها بدون تنفیذ وی نقش بر آب است و بدین ترتیب در این رژیم صحبت از جمهوریت، و انتخابات آزاد برای گزینش مقام رئیس جمهور، یا نماینده گان مجلس شورای اسلامی طنز تاریخ است.

با این وجود چرا جناح بندی های حکومتی برای دست یابی بر کرسی های مجلس، یا شهرداری ها و به ویژه مقام ریاست جمهوری، این همه دست و پا می زنند و چرا انتخابات ریاست جمهوری در چهار دوره ی گذشته، و هم در این دوره، به این اندازه اهمیت یافته و مساله ساز شده است؟

نخستین پاسخی که به ذهن متبادر می شود این است که جناح بندی های حکومتی تلاش دارند از گردونه ی قدرت خارج نشوند و با اختیار داشتن بالاترین مقام اجرایی، جای پای خود را در ائتلاف حاکمیت محکم نمایند. اما جدای از تلاش برای بقا در حاکمیت و مشارکت در قدرت، باید یادآوری نمود که اگر چه اختیارات رئیس جمهور، در برابر اختیارات فوق قانونی رهبر، محدود است و قدرت مانور چندانی ندارد، اما رئیس جمهور به اعتبار سیاسی بی اختیار، به سهم خود و اسال توانایی است که بر خزانه ی دولت کنترل دارد، بر اسناد اعتباری و ارز دولتی کنترل دارد، مالیات های وصولی، عوارض گمرکی و درآمد سالانه یک صد میلیارد دلاری نفت و گاز را در اختیار دارد و می تواند در برابر ریخت و پاش های دربار خلیفه و دست گاه های پرهزینه و موازی بایستد و یا از میزان سهم آن ها بکاهد و اگر با شخص رهبر و نهادهای رهبری و وابسته به رهبر، هم آهنگ نباشد؛ در سیستم ایجاد اختلال نماید. به همین جهت است که در دو سال گذشته، فکر جانشینی احمدی نژاد، یک دغدغه ی خاطر رهبر، طراحان و کارپردازان نظام بوده و پیشاپیش برای حذف جریان های نا هم ساز تصمیم گرفته اند.

از سوئی دیگر از آن جا که دولت بزرگ ترین کارفرمای کشور است و بیش ترین شمار کارگران و کارکنان را زیر پوشش استخدامی خود دارد، هم ارتباط تنگاتنگ و اندام واره با این انبوه جمعیت در رقابت های انتخاباتی و جناحی حائز اهمیت است و هم این که نشستن بر سر این سفره ی چرب و نرم، یا برکناری از آن است که سهم جناح ها از غارت گری های منابع ملی و درآمدهای ارزی را رقم می زند و مدیریت اجرایی با واگذاری بخشی از پیمان کاری های دولتی یا بهره برداری از منابع و امکانات ملی و دولتی است که می تواند چهره های بیش تری از باند خود را فرجه سازد و سهم هر چه بیش تری از این چپاول منابع را از آن خود سازد.

تجربه ی انتخابات دهمین دوره ی ریاست جمهوری در دایره ی رقابت دو جناح بنیاد گرا و اصلاح طلب که کلیت نظام را بر لب پرت گاه کشاند، انگیزه ای شد تا سران رژیم، یک انتخابات به تمام معنا مهندسی شده از نوع پنج دوره ی پیش از گزینش خاتمی را یک بار دیگر در دستور کار قرار دهند و با جلوگیری از وارد شدن نامزدهای با

نام و نشان جناح اصلاح طلب، یا چهره های سرشناس نظام، میدان را به یک باره و یک جانبه در اختیار بنیادگرایان و سرسپرده ترین چهره های خودی بگذارند، به امید آن که رقابت انتخاباتی در حیطه مهره های خودی باقی بماند. اما چنین نشد و از بیم تحقق شعار تحریم انتخابات که از جانب کلیت اپوزیسیون تبلیغ می شد ناچار شدند به رقیبان اصلاح طلب میدان دهند و یک بار دیگر شاهد ناکامی خود باشند.

در پنج دوره از شش دوره ی پیش از محمد خاتمی، کلیت نظام، هم واره بر سر گزینش یک شخصیت به مقام ریاست جمهوری به توافق می رسید و دو، سه نفری از شخصیت های درجه دو و درجه سه هم برای تزئین به صف می شدند یا به گفته دکتر عباس شیبانی که در چند دوره، برای آب و رنگ دادن به انتخابات نامزد می شد؛ با تکلیف وظیفه ی شرعی، وارد مسابقه ای می شدند که برنده ی آن از پیش آشکار بود. علی اکبر ولایتی هم در پایان رسوائی خود، در این دوره که به نماینده گی از بیت رهبری و گروه موتلفه، مقام پنجم را احراز کرد، اعلام می دارد خوش حال است از این که بار سنگینی از دوش اش برداشته شده است. انگار که پنجه در گلوئی اش نهاده بودند تا برای جوری جنس وارد معرکه شود.

محمدعلی رجائی، سید علی خامنه ای و اکبر هاشمی، هر کدام با میلیون ها رای از پیش آماده، سر از صندوق های رای در می آورند و میزان رای نامزدهای گزین شده را هم هر بار نسبت به دور پیشین، بالاتر می بردند تا به گمان خود شائبه تقلب را از آذهان مردم بردارند و «گولزوار»، دروغ هر چه بزرگ تری را به افکار عمومی به باوراندند که مگر ممکن است این انبوه میلیونی رای، تقلبی باشد. البته از این که بخشی از شهروندان به دلایلی از روی ناچاری یا نیاز در هر شرایطی یا به پای هواداران رژیم به پای صندوق های رای می روند تردید نیست اما اعلام شمار میلیونی و رقم های نجومی است که تردیدآمیز می نماید. در نهمین دوره انتخابات هم، که انتخابات به دور دوم می کشد و رقابت بین هاشمی و احمدی نژاد است، این تقلب آشکار و گستاخانه را تکرار می کنند و بنا بر اقرار خود احمدی نژاد، رای شانزده میلیونی او را، که آن هم صحت ندارد؛ بیست و چهار میلیون می خوانند و با یک نوک قلم رقم جزئی هشت میلیونی را می افزایند.

در هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، تشدید اختلاف خامنه ای با هاشمی که خامنه ای را بالا کشیده بود و در عوض، سودای ریاست جمهوری مادام ال عمر در سر داشت و گویا هنوز هم دست بردار نیست و در این دوره هم دست به قمار دیگری زد و تلاش نمود تا برای سومین بار وارد گود شود؛ موجب شد تا وزارت کشور تحت امر رئیس جمهور هاشمی، از تقلب آشکار به سود علی اکبر ناطق نوری، نامزد مورد تأیید رهبر و جناح بازار سر باز زند و خاتمی به عنوان نامزد جناح نوبی اصلاح طلبان حکومتی، با شعار توسعه سیاسی و گسترش جامعه مدنی، از صندوق های رای سر درآورد.

گویا، ماجرای هفتمین دوره ی انتخابات در این دوره هم به نحو دیگری تکرار می شود و تشتت در بالا، مانع از آن است تا دور یک نامزد حلقه زده، به سود وی دست به تقلب آشکار بزنند. و همین تشتت در جناح بنیادگرایان است که امکان می دهد شیخ حسن روحانی نامزد نزدیک به اصلاح طلبان از صندوق ها خارج شود و هیچ کدام از نامزدهای مورد توجه رهبر و جناح های بنیادگرا به جایی نرسند.

اما واری تشتت در بالا، باید از بیم شورشی دوباره یاد نمود، نه بیم تکرار شورشی مشابه چهار سال پیش، که بیم شورشی مشابه آن چه در میدان آزادی قاهره روی داد یا مشابه آن چه که هم زمان با انتخابات ایران در میدان تقسیم یا میدان قاضی استانبول روی می دهد.

تهدید جدی میلیون ها رای دهنده ای سبزپوش که با تلفن همراه از برگه های رای خود عکس می گرفتند تا به باور خود، در صورت تکرار تقلب دور پیشین، در مارش سیاسی پرشکوه دیگری مستند شعار دهند، تأییدی بر بیم سران است و این بیم جدی است زیرا با اعلام پیروزی حسن روحانی، هزاران نفر در تهران و شهرستان ها، به رقص و پای کوبی پرداختند و این جا و آن جا، با شعار آزادی زندانیان سیاسی به خیابان ها ریختند. که اگر مارش شادی نمی بود بی گمان مارش خشم جای گزین آن می شد.

تلاش برای بازگشت به دوران پیش از خاتمی، در دو دوره ی گذشته، رژیم را با چالش های تازه ای دست به گریبان ساخت و در درجه ی نخست پایه ائتلافی رژیم را سخت لرزاند تا آن جا که در نهمین دوره، ناچار شدند، در دور نخست رای گیری، مهدی کروبی نماینده جناح روحانیون مبارز، یار امام، رئیس بنیاد شهید و دو دوره، ریاست مجلس

شورای اسلامی، و در دور دوم رای گیری، هاشمی رفسنجانی، برادرخوانده امام، بار غاررهب، از معماران اصلی جمهوری اسلامی و شخصیت دوم نظام را برای به کرسی نشاندن احمدی نژاد، نامزد گروه بندی هائی که خود را اصول گرا می نامند و دور رهبر جمع شده اند، قربانی سازند.

انتخابات دهمین دوره به مراتب پرهزینه تر از انتخابات نهمین دوره بود و حذف دوباره ی مهدی کروبی با آن پیشینه یادشده و میرحسین موسوی نخست وزیر دوران خمینی و نامزد اصلی اصلاح طلبان حکومتی، به قصد گزینش دوباره ی احمدی نژاد، اعتراضات توده ای و تظاهرات میلیونی بی سابقه ای در تهران و چند شهرستان دیگر را در پی داشت که با شعار رای من کو به میدان آمدند و به شعار رسای مرگ بر اصل ولایت فقیه سر زد.

اگر چه این جنبش پرشکوه خیابانی، به دلیل نا پی گیری رهبری، و بی توجهی کارگران و ملیت های تحت ستم، با یورش نیروهای انتظامی، سپاه و بسیج و به کارگیری آدم کشان حرفه ای اطلاعاتی - امنیتی، شناخته شده به «لباس سفیدهای تروریست»، به خون نشست و با ممنوعیت تظاهرات، بازداشت های گسترده، محاکمه ی اصلاح طلبان سرشناس و سرانجام حبس خانه گی کروبی، موسوی و زهرا رهنورد(عزرا کاظمی)سرکوب شد؛ اما پایه های رژیم را بیش تر از دوره ی ماقبل خود، به لرزه در آورد و نیازمند زمانی بس دراز خواهد بود تا آثار ویران گر آن را ترمیم سازند.

تقلب های گستاخانه، و کاربرد شیوه های خشن و عریان سرکوب، اگر چه در چهار سال پیش توانست زمان واژگونی کلیت حاکمیت را به تاخیر بیندازد اما در عین حال بی آینده گی جریان های بنیادگرا و ائتلاف های نیم بند و سبست پایه بالا را رقم می زد و به همین سبب در این دوره نمی توانست کارائی داشته باشد.

حذف جریان اصلاح طلبان حکومتی در ترکیب حاکمیت، که در چهار سال پیش از این به وقوع پیوست و با رد صلاحیت نامزدی اکبر هاشمی پراگماتیست در این دوره، می توانست ریشه ای تر شود، با اعلام نتیجه ی انتخابات به بن بست رسید و خامنه ای ناچار شد حکم آزادی اصلاح طلبان و از جمله پایان دادن به حبس خانه گی کروبی، موسوی و رهنورد را به بهانه درخواست هاشمی صادر کند.

تجربه نشان داده است که هر گونه دست کاری در نتیجه ی انتخابات، و رای تشدید نفرت پائینی ها، بر انگیزاننده خشم لایه های میانی جامعه، به خصوص طبقه ی متوسط ایران را با خود دارد که به اصلاح طلبان حکومتی و امثال هاشمی امید بسته اند و حفظ منافع طبقاتی خود را در گروه اصلاحات نیم بند می دانند که جامعه را قدم به قدم به دموکراسی بورژوازی نزدیک تر ساخته، انقلاب احتمالی آینده را پیشاپیش مهار و منافع طبقاتی، یا به بیان دیگر ضد انقلابی آنان را تامین کند.

بی نیاز از توضیح است که طبقه ی متوسط ایران، آن چنان طبقه ی فره ای نیست که با نیروی خود رژیم را به تلاطم وا دارد، تداوم مبارزه ی کارگران، زنان، زحمت کشان، روشن فکران و اقلیت های ملی است که می تواند دمار از روزگار جمهوری اسلامی برآورد. اما در شرایط کنونی و در پی روی داد شناخته شده به بهار عربی و تداوم کنونی آن در ترکیه، گفتمان جامعه ما، گفتمان طبقه ی متوسط است، گفتمان دموکراسی بورژوازی، گفتمان دموکراسی نماینده گی، ادامه ی اصلاحات تدریجی و مرحله به مرحله آن است و به همین سبب هم هست که اکثریت بزرگی از مردم، یک بار به هاشمی دخیل می بندند، یک بار به محمد خاتمی، یک بار به میرحسین موسوی، و این بار به دکتر حسن روحانی که دکترای اش هم از نوع دکترای محسن رضائی و پاس دار احمدی نژاد است.!

تلاش های هشت سال گذشته باند احمدی نژاد در پیوندهای موقت و مقطعی با بازار و جناحی از روحانیت، برای حذف جریان های اصلاح طلب و پراگماتیست در ترکیب حاکمیت، اگر چه در پیوند با بیت رهبری در آستانه ی دهمین دوره ی انتخابات تا حدودی قرین موفقیت بود، اما بر اثر تشدید اختلاف این باند با بیت رهبری و دیگر گروه بندی های شریک در حاکمیت، و هم، ناکامی های اقتصادی و تشدید فلاکت توده ها نتوانست منجر ثمر باشد.

احمدی نژاد که در بدو امر با حمله به شخص هاشمی و فساد مالی خانواده گی وی در صدد حذف یک مجهول از معادله ی سه مجهولی حاکمیت برآمد، با اوج گیری دامنه ی اختلاف خود با شخص خامنه ای و شخصیت های نزدیک به وی، در پایان دومین دوره ریاست جمهوری اش، نومید از به میدان فرستادن رحیم مثنائی به رقابت های انتخاباتی، در ائتلاف با محافظی از سپاه و امنیتی ها، به

پیروزی سعید جلیلی دل بست و با شکست او، میدانی را که به قهر از اصلاح طلبان غضب نموده است به ناچار به آنان بر می گرداند و با اعلام پیروزی چهره ای از جناح رقیب، فریاد هم آهنگ و تکراری «احمدی بای بای» صدها هزار تظاهرکننده را باید بشنود.

سرکوب خشن جنبش اعتراضی در سال هشتاد و هشت، شکاف پر نشدنی و ترمیم ناپذیری در بالا، و تشدید نفرتی در پائین را با خود به دنبال آورده است که نمی تواند در کوتاه مدت بدون عوارض باشد، تا چه رسد به بلند مدت! تن دادن به حضور دو تن از نامزدهای اصلاح طلبان، در دور رقابت های انتخاباتی و پذیرش پیروزی دوازده تن از نامزدهای آنان در شورای شهر تهران، در کنار پیروزی روحانی، باج دهی خامنه ای به این جریان است زیرا حذف کامل آنان، تحریم همه جانبه ی انتخابات و خطر منزوی شدن هر چه بیش تر کلیت حاکمیت را با خود داشت و دیر یا زود، خیزش دوباره توده ها را! بی جهت هم نیست که علی رغم همه ی شاخ و شانه کشیدن های باند احمدی نژاد، رد صلاحیت اسفندیار رحیم مثنائی، واکنشی به دنبال ندارد. نه از اعتراض هواداران این جریان خبری پخش می شود و نه از دلجوئی رهبر از آنان! اما رد صلاحیت هاشمی با دلجوئی خامنه ای و تأیید صلاحیت دو تن از اصلاح طلبان جریان می شود و هاشمی هم به توجه به این که آگاه است که رد صلاحیت وی تحت فشار سپاه انجام گرفته، به نوبه ی خود کوتاه می آید و به هواداران اش توصیه می کند که نباید به کلیت نظام آسیبی برسد..

نکته ی درخور توجه این که با تمام تمهیداتی که در پی دهمین دوره ی انتخابات در سال هشتاد و هشت به کار بسته شد، گروه بندی های بالائی نتوانستند به هم کاری خود در یک دوره ی چهار ساله ادامه دهند و تشدید رودروئی احمدی نژاد با شخص خامنه ای و باند حجتیه ای ها، با مدعیان اصول گرایی، نشان داد که به سبب تشدید بحران ساختاری و تداوم بحران اقتصادی و اجتماعی هیچ گونه ائتلافی در بالا نمی تواند چندان دوام آورد.

رد صلاحیت علی اکبر هاشمی رفسنجانی، که بنا داشت با تکیه بر تجربه ی معماری خویش و رای اصلاح طلبان وارد دور رقابت های انتخاباتی شود؛ در کنار رد صلاحیت اسفندیار رحیم مثنائی، نامزد مورد تأیید احمدی نژاد و باند حجتیه، از جانب شورای نگهبان را باید نخستین گام در انتخابات مهندسی شده ای دانست. که ناکام می ماند. اگر رد صلاحیت رحیم مثنائی در هم آهنگی با خامنه ای انجام می گیرد رد صلاحیت هاشمی توسط شورای رهبری از معادلات سیاسی کشور، چهارچوب فقهاتی خود را هم کنار می گذارد و به سلاحی توسل می جوید که در چهارچوب همین نظام و همین قوانین هم جائی ندارد نمی تواند درهم آهنگی با رهبر باشد

توسل به کهنوت، هیچ مبنای حقوقی و یا شرعی ادعایی ندارد. تأیید سلامت جسمی و توانائی یا ناتوانی روانی و جسمانی نامزدهای انتخاباتی به درخواست وزارت کشور، یا حتا شورای نگهبان، امر پزشکی و وظیفه ی پزشکی قانونی کشور است و نه فقهی فرتوتی که خود الفیای پزشکی را هم نمی دانند.

رد صلاحیت هاشمی به بهانه ی کهنوت، در دوره و زمانی انجام می گیرد که گزینش سیاست مداران کهن ساک در عرف سیاست، مساله ای جا افتاده است. برای نمونه سه هفته پیش از رد درخواست نامزدی هاشمی به دلیل کهنوت، پارلمان ایتالیا در بین چهار نامزد مقام ریاست جمهوری این کشور بحران زده، «ناپولیسانی» رئیس جمهور هشتاد و هفت ساله ی این کشور را برای یک دوره ی هفت ساله ی دیگر برگزید. چند سال پیش از این ماجرا، در کشور انقلاب زده ی نپال که مائوئیست ها، نظام پادشاهی را قهرآمیز بر انداختند، یک سیاست مدار هشتاد و هشت ساله ریاست دولت موقت را در اختیار گرفت.

در بی منطقی این اقدام، همین بس که گفته شود شمار زیادی از عالی جنابان خاکستری، خود فرتوت تر از عالی جناب سرخ هستند. احمد جنتی با هشتاد و شش سال، که دو سوم چته اش آب رفته، بیش از سی و چهار سال است که دبیر شورای نگهبان، رئیس سازمان تبلیغات اسلامی، امام جمعه تهران و عضو خیره گان رهبری است. مهدوی کنی یکی از دیگر عالی جنابان خاکستری که سه چهارم چته اش آب رفته، با وجود این که ده ها پست و مقام پشت پرده را یکدک می کشد، همین دو سال پیش بود که ریاست مجلس خیره گان را از کف هاشمی به در آورد.

در صدر اسلام هم، پس از مرگ محمد، با ابوبکر بیعت کردند که هم نیمه علیل بود و هم این که از همه ی انصار و مهاجرین پیرتر، و نکته دیگر این که همین چهره های شورای نگهبان فراموش می کنند که خود با خمینی هشتاد و هفت ساله به عنوان رهبر مادام ال عمر

حکومت اسلامی بیعت کردند و اگر در ادعای خود ذره ای صداقت می داشتند باید در صدد برکناری خود و خامنه ای بر می آمدند که به مراتب از هاشمی فرسوده تر هستند.

اما رد صلاحیت هاشمی، با دخالت مستقیم سپاه و امنیتی ها، به سهم خود ضربه ی دیگری است بر پیکر فرسوده ی نظام، آن گاه که بزرگ ترین معمار نظام، و ریاست شورای مصلحت نظام که وظیفه دارد با رای قاطع خود، اختلاف مجلس، دولت و شورای نگهبان را فیصله دهد؛ این چنین فاقد صلاحیت است پس تکلیف کلیت نظام باید روشن تر باشد و شخص رهبر را باید گروگان و بازپچه سپاه و امنیتی دانست حتما اگر آگاهانه با آن ها کنار آمده باشد. چه با اختیار و چه بی اختیار!

اما هاشمی، خاتمی و احمدی نژاد، مثل ولادیمیر پوتین، پس از سپری ساختن دو دوره در پست ریاست جمهوری با تفسیر غیرحقوقی و غیر دموکراتیک در صدد هستند یک یا دو بار دیگر بر این مقام تکیه زند و حال آن که محدودیت دو دوره به معنای آن است که رئیس جمهور در پایان دو دوره ی متوالی و یا دو دوره ی غیر متوالی، برای همیشه با مقام اجرایی و اداری کشور خداحافظی کند. از این ها گذشته، نباید پنداشت که اگر هاشمی رد صلاحیت نمی شد، و می توانست به جای روحانی از صندوق های رای سر در می آورد، دست اندرکار، کاری کارستان می شد. یا توانایی بیش تری از خاتمی و یا همین حسن روحانی انتخاب شده نشان می داد. وی در دوره ی ده ساله زمام داری خمینی به عنوان نماینده خمینی فرمانده عالی جنگ و رئیس مجلس شورای اسلامی و در یک کلام مدیر بحران و همه کاره ی جمهوری اسلامی بود و هشت سال تمام هم در پیوند تنگاتنگ با خامنه ای ریاست جمهور کشور، و بخش زیادی از نابسامانی های کنونی، از تلاش برای ساختن سلاح اتمی تا مداخله ی سران سپاه و امنیتی ها در امور مالی، بازرگانی و اقتصادی از اشتباه های جریان ناپذیر او باید دانست جدای از این که در کشتار زندانیان سیاسی در درون کشور و ترورهای برون مرزی دخالت تام داشته است. و هم او بود که بردارانی ها و صنایع دولت به سود خود و اطرافیان اش چوب حراج زد تا اقتصاد کشور را با سیاست تنولیرالی بانک جهانی و صندوق بیت ال مللی پول هم آهنگ سازد.

همان طور که اشاره شد، هاشمی پدرخوانده ی باند مافیائی سپاه - امنیتی های کنونی است. وی بود که با چوب حراج گذاردن بر صنایع و موسسات عمومی، آن ها را در اختیار سپاه و وزارت اطلاعات گذاشت و زمینه ی غارت گری و باج خواهی و دریافت وام های کلان بدون بهره دولتی را برای آن ها فراهم آورد. چندان هم ماه شگفتی نیست که این فرزندان ناخلف، مثل احمدی نژاد با او و خانواده اش در افتند. زیرا که با او و فرزندان اش، تضاد منافع و رقابت تنگاتنگ دارند. به همین سبب هم در پی حذف وی برآمده اند و با سقوط احمدی نژاد که بلندگوی آنان بود باید دید این تضاد منافع، در آینده چه سمت و سویی خواهد داشت.

بحران جمهوری اسلامی بحرانی است همه جانبه، در حوزه های اقتصادی، مالی، سیاسی، اجتماعی و حل این بحران با این دامنه گسترده، در گروه راه حل اساسی پایان دادن به سیاست های ماجراجویانه تولید سلاح اتمی، تامین شرایط لازم برای رفع تحریم های اقتصادی، و کوتاه ساختن دست چپاول گرایانه ی باندهای مافیائی سپاه، امنیتی ها و باند موثلفه و همه ی آقاها و آقازاده ها از منابع ملی و بودجه ی کشور است. باندهائی که لانه در بیت رهبری دارند، در مدارس حوزوی، در بیت به اصلاح علما و این بیمار به تعویض رئیس جمهور مداوا نخواهد شد زیرا نه هاشمی، نه خاتمی، نه روحانی و نه هیچ فرد تردامن دیگری در چهارچوب این نظام، توان ایستاد در این انتخابات شگفت تر از رد صلاحیت هاشمی، پیروزی حسن روحانی بود در مهندسی انتخابات، ممانعت از شرکت هاشمی و خاتمی و تأیید صلاحیت دو تن از افراد کم تر شناخته شده ی اصلاح طلبان با این اطمینان خاطر انجام می گیرد که از اقبال توده ای زیادی برخوردار نیستند. شاید اصلاح طلب هم انتظار چنین پیروزی را نداشتند. در مورد خاتمی هم چنین بود و هنگام داوطلب شدن خاتمی، بهزاد نبوی پیش بینی نمود که پنج تا هفت میلیون رای به حساب خاتمی وارد صندوق ها شود

پیروزی روحانی، مرهون چند امر است، نخست موضع گیری وی در مناظره های تلویزیونی و ادعای موضع اعتدال برای حل بحران اتمی، دوم پشتیبانی اطلاع طلبان حکومتی و شخص هاشمی و خاتمی و مساله ی سوم کناره گیری دکتر عارفی و یک پارچه ماندن آرای اصلاح طلبان!

البته پیروزی روحانی، به یک اعتبار پیروزی جمهوری اسلامی، پیروزی روحانیت جریان یکی از نتایج . امید چندانی به پیروزی روحانی

نداشت بحث اشاره ای به نقش اپوزیسیون و تحریم فعال انتخابات بر می گردد که شماری از سر خشم به رای دهنده گان ناسزا می گویند و شماری رای دهنده گان را در نهایت ارفاق ناآگاه یا ترسو قلم داد می کنند و شماری هم از سر ناامیدی از ناکارآمدی تحریم سخن می گویند.

آمار بایکوت !

ن در برابر آن ها و مهار آن ها را ندارد. نهایت این که اگر هاشمی فرصت می یافت و یک بار دیگر بر کرسی ریاست جمهوری تکیه می زد شاید در پیوند بیش تری با خامنه ای، با دل جوئی از اصلاح طلبان و جذب و جلب بخشی از آنان پایه ائتلافی حاکمیت را که با ماجرای چهار سال پیش، به تحلیل رفته، کمی گسترش می داد اما نمی توانست به شیوه ی گذشته با فرستادن پیام و پسغام برای سران چند کشور اروپائی، اسرائیل و آمریکا را آرام سازد تا سیاست دست پابی به سلاح اتمی به ثمر بنشیند. سیاستی که بی گمان تعقیب آن تشدید وخامت اوضاع را در پی دارد. و گره آن در دفتر رهبری و در هم آهنگی با مافیای سپاه است که در ادامه ی سیاست غنی سازی درآمدهای کلان به جیب می زنند.

سیاست رسمی حسن روحانی هم، همین خواهد بود. وی اگر چه یک اصلاح طلب تمام عیار نیست اما در جریان تبلیغات انتخاباتی خود را اصلاح طلب قلم داد نمود و نهایت این که به ناسی از هاشمی و خاتمی یک دولت ائتلافی با ترکیب از اصول گرایان میانه رو، پراگماتیست های وابسته به هاشمی و اصلاح طلبان روی کار خواهد آورد و تلاش خواهد نمود اوضاع متشنج را تا حدودی آرام سازد. اما نکته ی درخور توجه این است که آیا بدون موافقت خامنه ای و باندهای نه چندان پنهان سپاه و امنیتی ها می تواند برای بهبود مناسبات بین ال مللی به وعده های انتخاباتی خود عمل کند و برای رفع تحریم های اقتصادی دست از غنی سازی اورانیوم بردارد؟

حسن روحانی، در جریان تبلیغات انتخاباتی در برابر سعید جلیلی مدعی بود که وی بهتر از منافع کشور دفاع نمود و با سیاست های معتدل خود، مانع از صدور قطع نامه های تحریم اقتصادی شده است و حال آن که در دوران چهار ساله نماینده گی جلیلی، بر اثر اقدامات مقابله جویانه وی چهار قطع نامه علیه ایران صادر شده است که تمام این سخنان جنبه ی عوام فریبانه دارد. زیرا نه حسن روحانی و نه سعید جلیلی در جریان مذاکره با گروه پنج باصافه یک، اراده ی مستقلی از خود نداشته و از خامنه ای و بیت رهبری خط می گرفته اند، حتما نه از خاتمی و یا احمدی نژاد! کما این احمدی نژاد همین هفته فاش ساخت که در پرونده ی اتمی کشور وی نقشی ندارد. ...

تجربه ی سی و چند ساله ی جمهوری اسلامی از گزینش بنی صدر تا احمدی نژاد گواهی است بر این چالیش و این ناسازی و در نهایت هر فردی که بر مقام ریاست جمهوری تکیه بزند، نمی تواند از تشنج و ستیز با رهبر و دست گاه های وابسته به رهبری برکنار باشد. به ویژه آن که جنگ قدرت در پرتو باندبازی ها، و غارت گری تشدید می شود. تضاد منافع جناح بندی ها، اوج می گیرد و با گسترش دامنه ی نارضایتی توده ها از کنترل خارج می شود و آن هائی که وعده می دهند که جمهوری اسلامی با این انتخابات به سوی ثبات می رود، ترکیه را نمی بینند!

سی خرداد 1392



از جادوی صندوق رأی تا پایکوبی در خیابان ها!

تقی روزبه

صندوق-حتی صندوق یک "انتخابات" حقیقتاً انتصابی- آن جعبه جادویی است که درپای آن مردم قدرت و حق تصمیم گیری خود را که حاصل یک کنش جمعی است به دیگری و دراصل به آن سیستمی واگذار می کنند که کاندیداهای گزین شده هم چون عناصر وفادار و امتحان پس داده سیستم، اما بنام مردم و به نیابت از آن ها تصمیم گرفته و عمل می کنند. این حکم شمول عام داشته و در همه جای جهان تخطی ناپذیر است و در کشورهای مستبدی چون ایران که در آن حتی آزادی های صوری به بند کشیده شده اند، این حقیقت با شدت و حدت بیشتری مصداق پیدای می کند. صندوق ابزار جادویی در انتقال قدرت و پنهان کردن سرچشمه آن، ولاجرم نمایان شدن قدرت در شکل رازآلود خود است. باین ترتیب مازاد قدرتی که در سایه کنش جمعی مردم تولید می شود، در فاصله ورود و خروج از صندوق به صورت قدرت میدل و بیگانه شده ای سربرمی آورد. و شاهدیم که در بستر چنین فعل و انفعالی چهره های در نمک خوابانده شده ای مثل روحانی ها و رفسنجانی ها یعنی دزدان شریک قافله و دارای سهم قاطع در بیش از سه دهه جنایت و تبه کاری نظام، با وزن و اقتدار بیشتری به روی صحنه می خزند.

پس تا اینجا، اول آن که منشأ ومولد این مازاد قدرت مردم هستند، دوم آن که این قدرت برخاسته از کنش جمعی به محض جدا شدن از خویش، به شکل قدرت بیگانه و سربکوبگر ظاهر شده و در خدمت سیستم و بیرون کشیدن آن از باتلاقی قرار می گیرد که تا گردن در آن فرورفته است، و سوم آن که این قدرت جدا شده و بیگانه گشته خود منشأ منازعات و رقابت های تازه ای بر سر مصادره و سهم خواهی از این مشروعیت به عاریه گرفته شده می گردد: یکی می گوید رأی به گفتمان اعتدال است و به نقل از خمینی که تا نهضت زنده است هاشمی زنده است، و دیگری ادعای کند که رأی به رأس هریم رهبری و لیبیک به فراخوان وی برای خلق حماسه سیاسی بوده است، آن دیگری اظهار می دارد که دعوانکند، بازنده ای وجود ندارد و بازی بردبر است و رأی به کلیت نظام رأی به همه مدافعان نظام است. البته در این میان قدرت های بزرگ نیز با چشمک و چراغ زدن به رئیس جمهور جدید در انتظار نصیب بردن از آن هستند.

معجونی بنام رویداد 24 خرداد 92 و خود ویژگی های آن

مارکس در هجدهم برومرا قول هگل می نویسد که همه رویدادها و شخصیت ها در تاریخ گویی دوبار ظاهر می شوند، و خود می افزاید نخست به صورت تراژدی و بار دوم به صورت کمدی. واقعیت آن است که رویداد 24 خرداد امسال نیز بی بهره از چنین ظهوری نیست. معجون و آمیزه ای متضاد که در فاصله دوم خرداد 76 (تحوالات) معطوف به درون سیستم) و جنبش اعتراضی 88 (تحوالاتی که سمت وسوی ساختار شکنانه و ضدیت با کل سیستم پیداکرد) متولد شده است. از یکسو نسب به دوم خرداد می برد البته با چهره ای کمیک و به عنوان یک شبه دوم خرداد و از سوی دیگر سایه سنگین تجربه 88 و خاطره های متعلق به آن وجدان وی را برمی آشوبد و می توان گفت از نظرتبارشناسی و در نظر گرفتن ماهیت نیروهای شرکت درکننده در آن این نوزاد عجیب الخلقه موجودی است که خواه ناخواه به نحوی ژن هر دو این رویکرد در وجودش به ودیعه گذاشته شده و بالقوه ترکیبی است از دو عنصر متضاد. البته دوم خرداد تنها می تواند در نسخه بدلی خود ظهور مجدد یابد و این وجه کمیک آن را تشکیل می دهد و جنبش اعتراضی 88 نیز در فراتر رفتن از آن چه که سبزه در تلاش قید و بندزدن به دروفا دارماندن به قانون اساسی بدون تنازل هستند. چنان که می دانیم دوم خرداد 76 در اساس حاوی "نه" بود به بخشی از نظام در برابر "آری" به بخش دیگری از آن. رویداد 24 خرداد 92 نیز به همان سان حامل "نه" ای بود به بخشی از حاکمیت و کاندیداهای اخض آن، و در همان حال "آری" به بخش دیگری که در طی سال های اخیر مورد بی مهری قرار گرفته و به حاشیه رانده شده بود. اما وجه کمیک ظهور مجدد آن را بیش از هر چیزی می توان در به روی صحنه آوردن عناصر و گفتمان مهرباطله خورده مشاهده کرد. چهره هایی که به نوبه خود با پیشینه ای سرشار از جنایت و سرکوب و عامل افزایش فقر و تباهی و شکاف های طبقاتی در میان مردم شناخته می شدند. آیا لیست جنایت های رفسنجانی در طی سه دهه گذشته حد و اندازه ای دارد؟ نقش

وی در ترور مخالفین و جنایت های دهه اول و از جمله قتل عام سیاه تابستان 67 و عزل بنی صدر و با عزل و حصر منتظری و جنگ افروزی خانمانسور 8 ساله و افکندن ردای ولایت مطلقه بردوش خامنه ای، تنها بخشی از این سیاهه بلند بالاست. نقش حسن روحانی نیز به مثابه عنصر امنیتی-سیاسی سابقه دار و نزدیک به رفسنجانی و خامنه ای در طی این سالها برکسی پوشیده نیست. خوش خدمتی او به نظام در طی سرکوب جنبش 18 تیر 78 و سخنان او در رأس تظاهرات شبه فاشیستی "حماسه" 23 تیر که در آن دانشجویان و جنبش دانشجویی-مردمی را به تکه تکه کردن تهدید کرد، فراموش نشدنی است، هر چند که بخش هایی از جامعه نخواهد حافظه تاریخی خود را فعال سازد. بهرحال، در پرتو بروز ظهور گفتمان اعتدال به عنوان گفتمان اصلی در پرامدانتخاباتی 24 خرداد و البته مستظهربه پشتیبانی اصلاح طلبان، این روزها باصطلاح کبک رفسنجانی خروس می خواند و هنوز به مشروطه خود نرسیده با گشودن کلاس درس دموکراسی به جهانیا نهب می زند که بیاموزند از نظامی که دموکراتیک ترین انتخابات جهان را برگزار کرد! البته در "دموکراتیک" بودن آن همان پس که خود وی نتوانست از صافی شورای نگهبان بگذرد و بگذریم از محرومیت رسمی زنان و اقلیت های قومی و ملی و مذهبی و اپوزیسیون ... و آن فضای اختناق که انتخابات مهندسی شده در بستر آن جریان پیدا کرد.

اما وجه دوم را می توان در فعال شدن ژنی دانست که نسب به پرامد 88 می برد و خود را در پیوند صندوق با خیابان و تظاهرات و پایکوبی های خیابانی و طرح برخی شعارها و مطالبات مطرح شده در آن برخ می کشد. جوانان، محله ها و خیابان ها را برای مدتی به تصرف خود درمی آورند و می کوشند که با شعار تو خالی و اتلاق بهار آزادی و ایرانی به انتخابات مهندسی شده، به آن معنا بخشند. آن ها با چیدن میوه ممنوعه نظام، به رقص و شادمانی درملاً عام پرداخته و به کوری چشم دشمن، دختران و پسران رقص کنان و پای کوبان هم چون موج های روبه گسترشی به حرکت درمی آیند و به دادن شعارهایی چون آزادی زندانیان سیاسی، ندا ندائیم همه یکصدائیم، حجاب اختیاری، امشب شب تغییر ولی عصر التحریره و ده ها شعار دیگری پردازند. گوئی که باردیگر نقش خیابان در پیوندزدن درد مشترک، تولید همبستگی و اقدام مستقیم و جمعی کشف می شود و بدیهی است باندازه ای که دامنه و تداوم باید بهمان اندازه مازاد قدرت تفویض نشده ای تولید می شود که می تواند در کنار قدرت تفویض شده و در برابر آن عرض اندام کرده و دامنه قدرت بیگانه شده را به با مطالبات و امیال خود مشروط سازد و خود سخن گو و مفسر خویش بنشد. این روزها در خیابان ها شاهد فعل و انفعالات عجیبی از درهم آمیزی آن دو ژن بودیم: از یکسو سرو کله ندا ها و سهراب ها باشعار سهرابیم ندائیم، ماهمه یک صدائیم به عنوان سنبل های جنبش اعتراضی 88 سربرمی آورند و از سوی دیگر شاهد شعارهایی چون سلام بر رفسنجانی و روحانی و خاتمی و ... هستیم. در چنین پارادوکسی که در آن دوغ و دوشاب باهم قاطی شده اند، پژواک برصلاطت خانواده ندا که اعلام می دارند که هرگز در این گونه مفرکه گیری های انتخاباتی رژیم شرکت نکرده و نخواهند کرد طنین سنگینی پیدای کند. فریادهایی چون بنفشیم بنفشیم همان جنبش سبزیم و... در صد ایجاد پیوند بین رنگ بنفش و سبز است و بین دو رویداد 76 و 88 است و شعارهایی چون رأی ام و یا رأی تو پس گرفتم، و یا بهار آزادی جای ندا خالی، البته جز با زتاب وارونه ای از واقعیت و آگاهی کاذب نسبت به آن نیست. آیا گرفتن رأی از یک کاندید و سپردن رأی خود به سپردن کاندید دیگری از همان نظام، به معنی پس گرفتن رأی است؟! اتلاق بهار آزادی به انتخابی از میان دست چین شدگان دستگاه حاکم و تفویض قدرت و حق تصمیم گیری خود به عناصری چون روحانی ها و رفسنجانی ها به شوخی بیشتر شباهت دارد تا اشاره به یک واقعه جدی، و البته همه این ها بخش هایی از وجوه کمدی-تراژدیک واقعه ای 24 خرداد امسال به شمار می روند. با این همه همانطور که اشاره شد در زیر پوست جامعه و پای افشانی ها و جشن ها و در تظاهرات پیروزی و بهار آزادی، روند متضاد دیگری هم جریان دارد. در واقع آن چه که آن ها بار بختن در خیابان ها به بهانه های مختلف و در عمل بدست می آورند، نقدتر از آن وعده های نسبه و انتظارات موهومی است که سیاستمداران می دهند و این روزها نیز مشغول پائین کشیدن قبتله آن ها هستند. انباشت مطالبات وصول نشده هم چون بغضی در زیر پوست جامعه روان است و می تواند که در هر فرصتی که بدست آورد و با مشاهده خیانت به رؤیاهایش به ترکد. خیابان بی گمان بستمناسی برای طرح این مطالبات و صیانت از آراء ریخته شده است.

بیگانگی نسبت به سرچشمه قدرت

قدرت اساسا در شکل رازآلودش به شکل قدرتی مستقل از منبع اصلی خود سرکش و بیگانه و سرکوبگر ظاهر می شود، ضمن آن که در همان حال می کوشد که رازکارانه خود را به عنوان قدرتی خادم به مردم جا بزند (چقدر ما واژگان خادم و نوکر و خدمتکار مردم بودن را از زبان احمدی نژاد و سایر هم پالگی های او شنیده ایم). اما آن چه که معمولا در این میان پوشیده می ماند نیاز قدرت به مردم و نیاز آن به بازسازی مداوم خود است. این انگاره که گوئی قدرت یک باربرای همیشه تفویض می شود و گوئی هم چون صخره ای تغییرناپذیر در طی قرون نیازی به بازسازی و بازترمیم پیوسته خود ندارد، انگاره جاافتاده و نافذی است که لاجرم در آن نقش تک شهروندان و چگونگی کنش و واکنش آن ها در تولید و بازتولید و در تقویت یا افول آن و حتی در مقاطع طوفانی امکان در هم شکستن ساختارهای آن مورد غفلت و بی توجهی قرار می گیرد. اما حقیقت امر آن است که قدرت امری ثابت و پایدار نیست بلکه در کشاکش دائمی بین مولدین واقعی و مصادره کنندگان آن، دایما کش و قوس داشته و برای ترمیم فرسایش ها و حفظ موقعیت و ماندگاری خود نیازمند بازتولید مداوم است. بخصوص در عهد و زمانه ما حتی حکومت های مستبد هم نیاز دارند که تظاهری به پشتیبانی مردم از خود نمایند. بخصوص در مقاطعی که نظام ها دچار بحران های سنگین و فلج شدگی می شوند، واقعیت فرسایش قدرت و نیازی به بازتولید آن آشکارتر می شود و موسم های انتخاباتی معمولا با تغییر شیفت مأموریت جناح ها، یکی از فرصت ها و مقاطع مهم برای بازترمیم فرسودگی هاست. منبع اصلی ترمیم مردم هستند و عموما از طریق مصادره و تصاحب مازاد قدرتی که آن ها با برآمد های جمعی خود تولید می کنند و با تفویض آن به حاکمان و به این یا آن جناح سیستم موقعیت سیستم را در کلیت خود تقویت می نمایند و حال آن که همین قدرت مازاد با امتناع از واگذاری خود و باکنش از نوع دیگری می تواند در جهت تضعیف پایه های سیستم و تقویت موقعیت خود نیز بکار گرفته شود. چنان که در تجربه اخیر، سیاست مشارکت جویانه برخلاف تاکتیک تحريم، معطوف به تقویت بخشی از نظام در برابر بخشی دیگر بود. چنین کشاکشی معمولا با دوگانگی و تناقض بزرگی همراه است که بر طبق آن، چه بسا ستاندن قدرت از بخشی با تفویض همزمان آن به بخشی دیگر توأم است. با یک دست آن را از کسی می گیریم و با دست دیگر به کسی دیگر همان سیستم تحویل می دهیم و از قضا نطفه تراژیک تکرار فاجعه و بازتولید وضعیتی که از آن گریزانیم در این نوع کنشگری بسته می شود. چنان که در آزمون اخیر اکثریت مردم ایران صرفا دفع دارودسته مدنظر بیت خامنه ای مدنظر قرار می گیرد و برای تحقق آن حاضر می شوند دو دستی و با طیب خاطر آراء خود را به سود امثال روحانی و فرسنگانی به صندوق ها بریزند که البته جزئیات آن با نقش واقعی خود و بازی در زمین مهندسی شده حریف نیست. چنان که ابراز چنین "نه" نیم بند و متناقض و یک جانبه ای همراه با آری به بخش دیگری از حاکمیت و عمیقا وفادار به آن است که کل تحول و تغییر در راستای تقویت نظام هیولانی قرار می دهد. و البته نتیجه نهائی این نوع مشارکت جویی با وجود آن که اکثرا از سراسر استیصال و ناچاری و بازی در بساط رژیم و در محدوده گزین بد و بدتر صورت می گیرد، راز تداوم نظام حاکم را در چندین دهه گذشته علیرغم آن همه فساد و گندیدگی و جنایت پیشگی تشکیل می دهد. سناریوها و طرفند های پیچیده ای که سرکردگان نظام برای فریب افکار عمومی و جلب مشارکت آن ها در بازی خود بکار می گیرند، خود داستانی طولانی است. اگر قرار بر تداوم چنین مشارکت جویی ها باشد که این روزها در شعارهای توخالی و مبتذلی هم چون برد برد همه توجیه می شود، باید گفت که حاکمیت خوب آموخته است که چگونه می تواند با قراردادن یک اژدها در برابر یک افعی، مردم و بسیاری از نخبگان را در دام چاله خود مبنی بر مشارکت فعال در بازی های خود، گرفتار کند!

در نقد معطوف به ریشه ها و رهنائی، اساسا نفس تفویض قدرت است که مورد توجه قرار می گیرد و حال آن که در سایر تفکدهای درون سیستمی، موضوع مورد نقد نه نفس این واگذاری بلکه آن سوژه ای است که محمل و موضوع قدرت واگذار شده است و در واقع سزاواری و ناسزاواری این یا آن سوژه است که مورد نقد قرار می گیرد، حتی بسیاری از نیروهای مدعی چپ نیز متأسفانه نقدشان از این محدوده فراتر نمی رود.

در آزمون کنونی تا آن جا که به تفویض قدرت در بالا و به فرادستی جناح مدعی گفتمان اعتدالی مربوط می شود، نهایتا حاصلی جز افزایش توان بازتولید رژیم در شرایطی که دچار بحران بازتولید درجریه های اصلی خود شده است، نیست. در عین حال ساختار اصلی قدرت، با اتکاء به تجربه غنی که در پشت سر خود دارد و با عطف به منافع عظیمی که از قبل انحصار قدرت قابل تحقق است، تنها می

تواند بدنبال فرصتی برای نفس تازه کردن و بازسازی خود، در پی 8 سال شکست و ناکامی و فلج شدگی که در لحظه "انتخابات" به اوج خود رسید و در انتظار شرایط مناسبی برای شروع تهاجم مجدد خود باشد. مسلما یکی از پیش شرط های چنین ایجاد و بروز شکاف در صفوف رقیب است که توانست در ایام انتخابات با تشکیل جبهه گسترده ای از منتقدین به وضعیت توازن نیرو را عملا به نفع خود رقم بزند. خاتمی بهنگام اعلام دلایل عدم نام نویسی خود برای کاندید شدن، رئوس اصلی آن را چنین خاطر نشان ساخت: اگر نظام و مشخصا شخص رهبری نخواهد همراهی بکند او حتی اگر بتواند از مرحله رد صلاحیت هم بگذرد و به ریاست جمهوری هم برسد، تازه مشکلات اصلی و مهم تر شروع می شود. چرا که بدلیل کارشکنی های دائمی بخش های مختلف نظام و انتظارات بالای مردم از اصلاح طلبان، اوضاع از آنچه هم هست بدتر خواهد شد و اعتبار اصلاح طلبان هم فرو خواهد پاشید.

رصد کردن فرصت های تازه

اما فرایندی که در سطوح فوق به آن اشاره شد یک روی سکه رویدادهاست. روی دیگر سکه، فرصت ها و نیروها و امیدهای است که علی اهداف کارگردانان صحنه، می تواند در طی این فعل و انفعالات و در متن یک تکانه اجتماعی برآمده از تراکم بحران و انباشت مطالبات، آزاد شده و موجب شکل گیری فرایندی متقابل و موازی، حامل مقاومت جامعه در برابر قدرت حاکم باشد. فرایندی که می تواند از طریق طرح مطالبات فراگیر و پایه ای و فرارونده و برپائی تجمعات و اعتراضات خیابانی و اشغال فضا و مکان های تازه توسط جنبش های خیابانی، جنبش محل کار و درس و... و تحمیل آن ها به حاکمیت، و ایجاد شبکه ها و سازمان های مستقل و فراگیر متنوع با اتکاء به امید و اعتماد بازیافته، آغاز به بایند کند. بدهی است که در اینجا سخن از زمینه های بالقوه مساعد موجود و جاری در زیر پوست جامعه در بروز چنین روندی است که فعالین و کنشگران می توانند در فعالیت بخشیدن به آن ها مؤثر باشند. اما آن چه که در لایه های بالا و باصطلاح روی پوست جامعه می گذرد، جهت همه تلاش ها برای کنترل این گونه مطالبات و تحولات خواهد بود. چنان که از همان فردای پیروزی در انتخابات، تمامی رسانه ها و سخن گویان این جریان و از جمله خاتمی (در نشست با انجمن اسلامی دانشجویان پزشکی) و فرسنگانی در سخنان و پیام ها ی خود درصدد معقول کردن انتظارات مردم و پائین کشیدن فتنه آن برآمده اند. بزعم آن ها مردم وظیفه خود را انجام داده اند و اکنون نوبت آن هاست که اوضاع را تحت کنترل خود بگیرند. در کنار آن بخش های افراطی و سرکوبگر نیز تمامی تلاش و توان خود را برای حفظ فضای خفقان و ترس در محیط های کار و آموزش و خیابان ها بکار خواهند گرفت، چرا که ترس نهائی و اصلی حاکمیت خطر بیداری بزرگ و به حرکت درآمدن امواج بزرگ بی شمارانی است که در حکم نافوس مرگش خواهد بود. و حتی امتیازی که ناچار شد به حریف بدهد، در تحلیل نهائی در حکم راضی شدن به تب از ترس مرگ بود. طرح مطالبات فراگیر و بسیج کننده، شبکه سازی و خود سازمان یابی در تمامی سطوح جامعه و بهره گیری از فرصت هایی که بدست می آید، مهم ترین سرفصل فعالیت فعالین و جنبش ها را تشکیل می دهد. اما چنین حضور آگاهانه و مستقل جز از طریق افزایش خود آگاهی مردم از قبل تجربیات زنده خود و نقد و جمع بندی آن ها بدست آمدنی نیست. از همین رو مبارزان ضد سیستم، و به طور مشخص مدافعان تحريم که نگاهشان اساسا به کلیت سیستم بود تا دخیل بستن به این یا آن جناح، ضمن پرهیز از دنباله روی از یکسو و سکتاریسم از دیگر سو می توانند در تعمیق آگاهی عمومی برپایه تجربیات و طرح مطالبات پایه ای و بهره گیری از فرصت هایی که تکانه های اجتماعی بوجود می آورد، نقش فعال و پرثمری را ایفا کنند. آن چه خود ویژگی وضعیت حساس کنونی را تشکیل می دهد.

گفتمان اعتدال به دنبال چیست؟

در وهله اول اشاعه این توهم که با پیوند شاخه های مختلف یک درخت پوسیده می توان به نجات کل یک درخت امید بست. اما واقعیت آن است که کل درخت یعنی نظام به مرحله پوسیدگی کامل رسیده و هیچ پیوندی میان شاخه های خشک و نیمه خشک گوناگون سیستم (از جمله تشکیل باصطلاح دولت وحدت ملی و فرا جناحی) نمی تواند نظام پوسیده را نجات بدهد. در وهله دوم، تعدیل مطالبات مردم و پائین کشیدن فتنه آن ها است. این منطق در اوج ابتذال منطقی خود، همان است که این روزها عناصری چون عباس عبیدی ها و فرح نگهدارها تحت عنوان بازی بردبرد، و آن طلب

ادامه مقاله فرزانه رایجی

خودم را به خواب زده بودم. خودم را به خواب زده بودم تا بغضم را توی خواب خالی کنم. اما به جز زندانبان کسی نبود. همو بود که بالای سرم آمده بود و سعی داشت مرا بیدار کند. خود را به خواب زدم تا توی بغل او بغضم را خالی کنم. شرم داشتم در بیداری توی بغل او گریه کنم!

دیروز حس وحشتناکی داشتم اینکه این من، ما و بسیاری از این مردم به کجا رسیده‌ایم. من و ما که آرمان‌های بزرگی داشتیم، آن‌هایی که در مطالباتشان از خاتمی، موسوی و کروبی عبور کردند، آن‌هایی که آرزوهایشان را در موسوی و کروبی می‌جستند، حتی کسانی که هنوز به خاتمی امید بسته بودند و کسانی که همین یک ماه پیش به یکباره دوباره به سوی رفسنجانی شتافتند، حالا همه از شنیدن برنده شدن روحانی شعله‌ای لرزان توی قلبشان روشن می‌شود، لبخندی تلخ می‌زنند و حتما خیلی‌هایشان دیشب خواب دیدند که توی آغوش زندانبان‌شان بغض سی‌ساله‌اشان می‌ترکد، چون گریزگاه دیگری نمی‌بینند!

آیا چنین بی‌چاره شده‌ایم؟ آیا راه گریزی از این زندان بزرگ نیست؟ تا سه چهار روز قبل از انتخابات آتانی که دیگر حاضر نبودند وارد بازی «انتخابات» شوند بسیار بیشتر از این ۲۷ درصدی بودند که امروز اعلام می‌شود. شاید ۳۰ یا حتی ۴۰ درصد. نمی‌دانم. اما آنچه که الان مسلم است این است که به رغم تمامی تلاش‌های فریبکارانه برای کشاندن مردم پای صندوق‌های رای هنوز ۲۷ درصد از مردم حاضر نشدند پای صندوق‌ها حاضر شوند، حتی بعد از اینکه خامنه‌ای آن‌ها را به رسمیت شناخت و اعلام کرد: «حتی اگر مخالف نظام هستید در انتخابات شرکت کنید چون مخالف کشور که نیستید.» اما باز هم ۲۷ درصد شرکت نکردند. یعنی در بین تمام واجدین شرایط برای رای دادن، ما، یعنی کسانی که دیگر حاضر نیستیم شرایط «زندگی» در این زندان بزرگ را تحمل کنیم- دوم شدیم. خیلی بیشتر از آقای قالیباف، جلیلی، رضایی و آن دیگری‌ها رای آورده‌ایم و اگر بخواهیم آرای باطله و آرای کسانی که دو باره فریب داده و وعده‌های بی‌پایه و اساس را خورده‌اند و در انتخابات شرکت کرده‌اند را با این ۲۷ درصد جمع بزیم بسیار بیشتر از ۲۷ درصد خواهد شد. در جایی که فقط یک درصد، یعنی آن یک درصدی که ۵۰ را تبدیل به ۵۱ می‌کند، سرنوشت ملتی را تغییر می‌دهد، این ۲۷ درصد رقم بسیار بزرگی است. اینان و بسیاری دیگر دموکراسی‌اشان را فقط بر همان یک درصد بنا می‌کنند. تازه قبل از این نمایش دموکراسی هم، امکان‌های انتخاب مردم چنان مهندسی شده بود که درصد بزرگی از مردم اساساً از حق رای دادن به نماینده خود محروم شده بودند و به ناچار مطالباتشان را محدود کردند و به کسی رای دادند که آن‌ها می‌خواستند.

آیا ما ۲۷ تا ۳۵ درصدی‌ها به نقش خود در این «پیروزی» واقفیم؟ آیا می‌دانیم چه چیزی باعث شد حاکمیت تصمیم بگیرد فعلاً و در شرایط فعلی کمی «عقب نشینی» کند و امتیاز کوچکی به مخالفینش و مردم بدهد؟ آیا واقعا این توهم را داریم که نتیجه‌ی انتخابات خواست آنان نبود؟

مسلمانان‌ها می‌خواستند که این‌گونه شود، اما این مردم، مطالبات آنان و پافشاری و مقاومت آنان در مخالفتشان با شرایط حاکم بر کشور بود که آنان را وادار به عقب‌نشینی کرد. مسلمان فاکتورهای دیگری هم دخیل بودند اما اگر مردم از شرایط موجود راضی بودند حاکمیت به هیچ‌وجه حاضر به حتی یک نیم‌قدم عقب‌نشینی هم نبود. این توافقی بود که گفته و ناگفته برای گذر از این دوران بحرانی بین جناح‌های مختلف حاکمیت انجام شد. برای حاکمیت این یک عقب‌نشینی بود، در عین حال یک پیروزی هم بود. حاکمیت توانست در بدترین شرایط اقتصادی-سیاسی-اجتماعی-فرهنگی سی و چند ساله‌ی حاکمیتش باز ۳۷ میلیون از مردم را به پای صندوق‌های رای بکشانند؛ مطالبات

کنید که حاکمیت ظرفیت پذیرش آن را داشته باشد. همه از مردم تا خامنه‌ای سوار یک قطاریم، قطارگذاردموکراتیک که فراراست همه را به منزلگاه مشترکی برساند. و اسم این کشف و شهود خود را هم می‌گذارند سیاست ورزی از نوع دیگر! عدم شرکت خانمی دراسم نویسی و مهم ترازان واگذاری رهبری به اعتدال گراها برپایه همین منطق صورت گرفت، انتقاد عبدی به اسم نویسی رفسنجانی که بزعم وی خارج از ظرفیت پذیرش جناح حاکم بود و نباید صورت می‌گرفت، نیز بر همین اساس صورت گرفت. در این رویکرد نفس شرکت در «انتخابات» تحت هر شرایطی و بدون قید و بند و هیچ چشم داشتی ولوبدون حضور هیچ گرایش دیگر تقدیس می‌شود و هرگونه کنشگری و تحمیل مطالبات از طریق جنبش‌ها و هرکنش جدی بیرون از صندوق رای عملاً تخطئه می‌شود. در وهله سوم، به پایان رساندن سیاست تعدیل ساختاری و حمایت فعالانه تر از سرمایه داران برای سرمایه گذاری و کارآفرینی است که به زعم آن‌ها در دوره احمدی نژاد به خوبی صورت نگرفت. و البته این همان نسخه شوک درمانی است مورد نظر نهادهای جهانی سرمایه داری است که در بهترین حالت خود، حتی اگر قادر به تحقق تمام کمال آن هم باشند جز تشدید بیکاری و شکاف طبقاتی حاصلی به بار نیاورده و درهرجائی هم که به محک اجراء گذاشته شده است، و از جمله در نزدیک ترین همسایه خودمان کشور ترکیه، مردم آن کشورها علیه آن به شورش برخاسته اند.

مهم ترین عوامل دخیل درواقعه 24 خرداد 92 را می توان دروخامت بحران همه جانبه و چندوجهی همزمانی که رژیم دچارآن شده است، شکاف های درونی جریانات اصول گرا و نزدیک به باند های حاکم که منجر به تقسیم آراء و فلج شدگی گردید و درکنارآن شکاف بین باند های اصول گرا و دولت احمدی نژاد که وظیفه برگزاری «انتخابات» را برعهده داشت، و بالأخره عامل مهم تشکیل جبهه گسترده ای ازاصلاح طلبان (ازجمله سبزها) و اعتدال گراها و اصول گرایان میانه رو که عملاً موازنه قوا را درطبقه سیاسی حاکم به سود آن ها تغییر داد و یک پایشان هم درمیان مردم بود، دانست. بی تردید فشارهای اقتصادی و سیاسی بین المللی و تهدیدهای نظامی که حتی درآستانه انتخابات نیز از ابلاغ آن و ارسال پیام هائی ازاین طریق به مردم و حاکمان غافل نبودند، به خصوص درعرصه هسته ای و مطالبات اقتصادی با توجه به شکافی که درمنظره ها بین اصول گرایان پیرامون بحران هسته ای برملاء شد، تأثیر داشت. مجموعه عوامل فوق دست به دست هم داده و جناح حاکم و در رأس آن ولی فقیه و حامینش را علیه مهندسی انتخابات ناتوان از تقلب گسترده و تحمیل کاندیدهای اخص خود کرد. گرچه کاندیدهای دیگر نیزهمگی در چهارچوب مهندسی عمومی و در چهارچوب اشل های قابل قبول و قابل تحمل برای آن ها قرارداشتند. چنان که مشاهده می شود دراین عوامل عمده هیچ نشانی از همراه شدن خامنه ای و جناح های حاکم، بخصوص بخش های افراطی و نظامی با تغییر سیاست ها و جهت گیری های عمده تاکنونی دیده نمی شود. ازهمین رومی آن ها با حفظ کامل موقعیت خود درساختار قدرت و جلوگیری از شکل گیری هرگونه قدرت دوگانه بویژه در نهادهای حساس، ضمن بهره گیری از نقشه‌ی که طیف مقابل با سرکردگی طیف اعتدال گراها می تواند درعبور از گردنه های موجود و تثبیت نظام به عمل آورد، منتظر فرصت و زمان مناسب برای تهاجم مجدد برخوانند آمد. بخصوص آن ها تلاش خواهند کرد که تا آن جا که می توانند مانع از گشایش فضای عمومی و شکل گیری تشکل ها و جنبش های اجتماعی شوند. با این وجود همانطور که اشاره شد علیه فشارها و تهدیدها، خواه ناخواه فصل جدید وبالقوه مناسبی برای نفس کشیدن و برآمد نسبی جنبش های اجتماعی شروع شده است که استفاده بهینه و سنجیده و با بهره گیری از تجربه های گذشته، واحد اهمیت است. نباید فراموش کنیم که هیچ تحول واقعی بدون مشارکت و حضور فعال مردم و صف آرائی آن ها برپایه مطالبات و منافع واقعی خود ناشدنی است وگرنه جزتبدیل شدن به سپاهی لشکرایی با آن جناح نصیبی نخواهیم داشت. آن کلید چوبین که حسن روحانی برای گشودن قفل ها درمقابل چشمان مردم فرارمی داد، شاید برای گشودن درب قلعه قدرت و گرفتن سهمی از آن، برای جناحی که به حاشیه رانده شده بود کارساز بوده باشد، اما بعبادست که برای گشودن سایر قفل ها، قفل آزادی، قفل سانسور، قفل بیکاری و فقر و دهها قفل مشابه دیگر کارساز باشد! کلید این قفل ها را تنها می توان در نقب صندوق رای به خیابان و برآمد جنبش های مطالباتی-طبقاتی یافت.

سی خرداد 1392

ادامه مقاله آرش کمانگر

با کناره گیری حداد عادل که در نظرسنجی ها ، شانسی برای خود نمی دید و نیز کناره گیری عارف تحت فشار خاتمی که شانسی برای پیروزی جناح خود با این کاندید " دست دوم " نمی دید ، شیپور آغاز رقابت با شنش کاندید نهایی دمیده شد. با نزدیکی جناح اعتدال به جناح اصلاح طلب و توافق چهره های شاخص آنها - رفسنجانی و خاتمی - برای اتحاد عمل و نیز کمپین سنگین رسانه های پرمخاطبی چون BBC فارسی که در روزهای پیش از " انتخابات " با هزینه ای سنگین و دعوت از دهها کارشناس سیاسی مدافع شرکت در " انتخابات " از کانادا و آمریکا و کشورهای مختلف اروپایی به استودیوی خود در لندن (که البته برای خالی نبودن عریضه دو سه نفر مدافع تحریم نظیر شادی امین را نیز برای حفظ ظاهر گنجانده بودند) مشخص گردید که هر چه به 24 خرداد نزدیکتر می شدیم شانس حسن روحانی برای اینکه یکی از دو طرف کفه ترازو باشد بیشتر میشود . این هم به دلیل اتحاد عمل جناح رفسنجانی با جناح خاتمی بود و هم به دلیل عدم اجماع اصولگرایان بر سر یک کاندید که داد بسیاری از رسانه ها ، نهادها و انجمن جمع رژیمن از طیف اصولگرایان سنتی را درآورد .

امثال من از هفته ها قبل از " انتخابات " علیرغم دفاع از سیاست تحریم و پافشاری بر این سیاست درست در جنبش چپ انقلابی ، تردیدی در این نداشتیم که اکثریت مردم به دلایل مختلف (مهر شناسنامه مسایل شغلی ، شایعه عدم دریافت یارانه در صورت عدم رای دادن ، روانشناسی استیصال ، هراس از تشدید تحریمهای اقتصادی ، آغاز جنگ خارجی و نیز جنگ داخلی با توجه پیامدهای هولناک " انقلابات عربی " و ...) خود را ناگزیر از شرکت در بالماسکه انتخاباتی رژیمن می بینند . اما یک عنصر کلیدی نیز نقش مهمی در شرکت نسبتا وسیع مردم به نفع حسن روحانی و در راستای شکست اصولگرایان مورد وثوق ولی فقیه (ولایتی - قالیباف - حلیلی) داشته است و آن مناظره تلویزیونی سوم کاندیداها و بالا رفتن نقش سیاست خارجی بویژه سیاست هسته ای رژیمن در تشدید فلاکت عمومی مردم ایران بود . در واقع اکثریت مردم در تحلیل علل عمده سه گانه فلاکت اقتصادی و اجتماعی موجود ، یعنی : بحران اقتصادی ساختاری نظام جهانی سرمایه ، سیاستهای اقتصادی ویرانگر رژیمن بویژه در دوره هشت سال ریاست جمهوری احمدی نژاد و تحریمهای اقتصادی بین المللی ، الویت را به پارامتر سوم دادند بویژه که همین عامل سوم تنها در یکساله گذشته با به یکسوم رساندن ارزش پول ملی ، قدرت خرید مردم را به نحو هولناکی کاهش داده است . مردم احساس می کنند که اگر معضل مذاکرات هسته ای به سرانجام برسد و تحریمها کاهش یابد و یا برداشته شوند تا حدود زیادی وضعیت اقتصادی به دوران هشت سال قبل خواهد برگشت و هم خطر منازعه نظامی و از هم پاشیدن شیرازه جامعه مدنی جلوی گرفته خواهد شد . از اینرو بخش وسیعی از مردم که به روحانی رای دادند نه به خاطر علاقه به جناح رفسنجانی و یا خاتمی ، بلکه با هدف اعتراض به ماجراجویی هسته ای رژیمن و نه فاطمی به سیاست خارجی آن بوده است . در واقع مردم بجای شعار آپارات اصلی رژیمن (انرژی هسته ای حق مسلم ماست) از حق زندگی و معاش خود دفاع کرده و کلری و پروتین کافی را حق مسلم خود دانستند !!

بدین ترتیب بنا بر آمار ارائه شده از سوی وزارت کشور ، از میان 50 میلیون واحد شرایط رای دادن ، 36 میلیون و 600 هزار نفر شرکت کردند که البته بیش از سه درصد رای باطله و سفید بوده است . حسن روحانی با کسب بیش از 18 میلیون رای حدود 51 درصد آرا را بخود اختصاص داد قالیباف با حدود 14 درصد آرا نزدیکترین تعقیب کننده روحانی بوده است . حتی اگر مجموع آرای پنج کاندید رقیب روحانی را جمع کنیم کمی بیش از 16 میلیون خواهد بود بنابراین علت اصلی شکست اصولگرایان این نبوده که چرا با یک کاندید وارد کورس رقابت نشدند بلکه برانگیختگی بخشهای وسیعی از مردم در سه روز پیش از " انتخابات " بوده است . این در حالی بود که اکثر صاحب نظران معتقد بودند که " انتخابات " به دور دوم کشیده خواهد شد .

اصلاح طلبان را آنچنان محدود و فشرده کند که به کسی مثل روحانی رضایت دهند؛ آبرویاختگانی چون رفسنجانی و خاتمی را دوباره احیا کند و چهره ای به مراتب رادیکال تر از چهره ای واقعی آنان به نمایش بگذارد، مردم را به روزی بیدانازد که به کسانی چون روحانی «رضایت» دهند، آرزوهای خود را در او ببینند و از «پیروزی» او شادمانی کنند و مهمتر از همه انتخابات را بدون سروصدا و به شکل نمایشی از دموکراسی برگزار کند و شاید بسیاری منافع دیگر که هنوز عیان نیست. آنچه مسلم است فعلا سر به سلامت برده است، برای بعدش هم حتما فریبی دیگر خواهد ساخت، به ویژه اگر ما باز هم به امید معجزه ای کسانی همچون روحانی و امثالهم بنشینیم.

نه تنها اصلاح طلبانی که از موسوی و کروبی عبور کرده بودند، حتی عده ای از کسانی که آرزوهای بزرگشان را در این سی و اندی سال با خود کشیده بودند نیز از سر ناچاری سر بر شانه ای زندانبان خود گذاشتند و بغض فروخورده ای سه ساله اشان ترکید.

به کجا رسیده ایم؟! اگر ما آرزوهای بزرگمان را فراموش کنیم، اگر ما مطالبتمان را فراموش کنیم، اگر «چیپی» وجود نداشته باشد همه به «میانه»ها رضایت خواهند داد و بعد از مدتی ما را به پذیرش «راست»ها قانع خواهند کرد. آرزوها و مطالباتمان را فراموش نکنیم حتی اگر مجبورمان کرده اند در لحظاتی بحرانی بغض فروخورده امان را درآغوش زندانبان هایمان فرو بنشانیم. یادمان باشد که آن ها از ترسشان ما را زندان کرده اند، از ترس ما، از ترس آرزوها و مطالباتمان. آن ها بدجوری از ما می ترسند، اگر نمی ترسیدند ما را به زندان نمی انداختند. آن ها می دانند رای ندادن ما از سرقهر کردن نیست، می دانند که این نیرو، این ۲۷-۳۵ درصد نیروی عظیم، هشیار و جسوری است. آنقدر هشیار که با هیچ ترفندی نتوانسته اند فریبش دهند و همواره با زندان، شکنجه و اعدام به سراغش رفته اند. آنقدر جسور که به رغم تمامی تهدیدهایی که در این سی و اندی سال شده است همچنان به دنبال آرزوها و آرمان هایش است و آنقدر تاثیر گذار است که بسیاری از مطالبات و آرزوهای مردم براساس آرمان بزرگ آن ها شکل گرفته است. آرزوی بزرگ عدالت و دموکراسی برای همه. آرزوهایمان را واگذار نکنیم، کسی آن ها را برایمان متحقق نخواهد کرد باید آستین ها را بالا بزنیم و خود دنیای خود را بسازیم.

26 خرداد 1392



ادلمه مقاله حمید موسوی پوراصل

بار دیگر بخش عظیمی از مردم ایران در یک اقدامی قاطع به کاندیدایی رای دادند که اگر چه از فیلتر شورای نگهبان گذشته بود و محرم و مورد اطمینان نظام اسلامی است، اما مواضع او دورتر از دیگر کاندیده ها به راس استبداد حاکم بود.

مردم ایران رای بی را که نمی توانند به کاندیدای دلخواه خود بدهند، به ناچار در کاسه این یا آن فردی از رژیم می ریزند که از مرکزیت استبداد به بیرون رانده شده است. این هم یک "رای اعتراضی" است و هم "انتخاب بد در برابر بدتر". انتخابی که در کوتاه مدت میتواند به جامعه و جامعه مدنی ایران توان تنفس و ادامه بقا بدهد.

انتخاب روحانی در عمل یک رای قاطع "نه" به خامنه ای و جلیلی بود. با این آراء آشکار گشت که مردم ایران با سیاست خائمان برانداز اتمی و تسلیحاتی رژیم مخالفند.

مطلب حائز اهمیت در جریان انتخابات این بود که مردم بوضوح دیدند که هواداران سید علی خامنه ای بر سر سیاست خارجی و تسلیحات هسته ای با یکدیگر اختلاف نظر جدی دارند و رهبر استبداد دیگر قادر به جمع آوری و بخطر کردن مریدان خود نیست. درآمد نفتی ایران از 100 میلیارد دلار به 30 میلیارد دلار نزول کرده است و حکومتی که از یک سو غرق در فساد مالی است و از سوی دیگر تامین کننده منابع مالی نیروهای سرکوبگر داخلی و تروریستهای خارجی، نمی تواند با این اوضاع اقتصادی به مانند گذشته به بقای خود ادامه دهد. بیشک بخشی از حاکمیت، شخصی مانند روحانی را عاملی موثر در عملی کردن سیاست آشتی با غرب در نظر گرفته است.

سیاست چپ در قبال این رای اعتراضی

چپ که مدافع منافع کارگران و تهیدستان جامعه است و از آزادی های بی قید و شرط سیاسی دفاع می کند نمی تواند شعاری جز تحریم "انتخابات غیر آزاد در ایران" را داشته باشد. اما وقتی این سیاست تحریم ثمره ای ندارد و بجای آن مردم "سیاست رای اعتراضی" را اجرا می کنند برخورد چپ با این عمل چه باید باشد؟ آیا سیاست تحریم چپ شکست خورده است و از این پس چپ بایستی سیاست مستقل خود را بکناری نهد و بدنبال تحکیم قدرت اصلاح طلبان دولتی بدود یا که بایستی "حق مردم در دادن رای اعتراضی" را رد کند و آنان را فریب خورده بنامد؟ هیچ کدام از سیاست های یاد شده که بخشا از سوی برخی نیروهای چپ اتخاذ شده و می شود سیاستی مسئولانه و دمکراتیک نیستند.

هدف چپ برقراری آزادی و عدالت اجتماعی در ایران است و از اینرو احزاب چپ نمی توانند با نیروهای ارتجاعی و ضد دمکرات اتحاد و هم پیمانی کنند از این رو سیاست احزاب چپ کماکان بایستی رد و تحریم ارتجاع از هر نوع آن باشد. ارتجاع چه از جنس اصواگرا، چه از نوع قانونگرا یا اصلاح طلب آن. با این وجود چپ نمی تواند با تاکتیک توده ای که آنهم با استفاده از حق دمکراتیک مردم یعنی "حق رای" به اجراء در آمده مخالفت کند. تا زمانی که نیروهای چپ ضعیف هستند و قدرت سازماندهی اجتماعی آنان ناچیز است بروز اختلاف در تاکتیک طبیعی است اما آنچه میان چپ و اکثریت قاطع مردم مشترک است ضدیت با استبداد و تلاش برای بدست آوردن آزادی و عدالت اجتماعی است.

بایستی به روحانی گوشزد کرد که آراء و ریاست جمهوری او مدیون سرکوب و استبداد است چرا که در صورت وجود یک کاندیدای غیر حکومتی بدون شک کاندیدای غیر حکومتی برنده یک انتخاب آزاد در ایران می بود.

انتخابات به پایان رسیده است و بایستی به مردم گوشزد کرد که اگر چه با حمایت از روحانی به ولی فقیه "نه" گفتید اما نباید شیفته او شد. روحانی مدافع سیاست نئولیبرالی، سیاست خصوصی سازی، سیاست حذف یارانه ها، حامی سازمانهای تروریستی اسلامی و در یک کلام نماینده خامنه ای در شورای عالی امنیت جمهوری اسلامی است. مردم از همین امروز بایستی از روحانی بگذرند و خواهان احقاق حقوق حقه صنفی و سیاسی خود شوند.

اکنون پرسش اساسی این است که چرا جناح ولی فقیه و آپارات قدرتمند آن (بیت رهبری - سپاه - بسیج - شورای نگهبان) همچون "انتخابات خرداد 88 دست به مهندسی آرا نزدند و ظاهراً اجازه دادند که اینبار نیز همچون خرداد 76 " رای مردم " خوانده شود و " حق الناس " ادا گردد !!

برای تحلیل این چرایی، به چند پارامتر میتوان اشاره کرد: نخست وزارت کشور دولت احمدی نژاد که از سر لج رد شدن نامزدشان - مشایب - به اصولگرایان منتقد خود اجازه دست اندازی به آرا را ندادند (همان کاری که وزارت کشور دولت رفسنجانی در خرداد 76 کرد). دوم اینکه آپارات اصلی رژیم از نتایج آرا سوپرپرایز شد اما از ترس پس لرزه های یک تقلب گسترده و کودتای انتخاباتی دیگر (که حوادثی نظیر خیزش یکساله پس از خرداد 88 را میتوانست بدنال آورد) ترجیح داد که اینبار دست به تقلب گسترده نزند. البته بسیاری از ناظران انتخاباتی و از جمله نمایندگان سندهای حسن روحانی در مراکز شمارش آرا، رای او را به مراتب از رقم اعلام شده بیشتر میدانند. اینها ادعا می کنند که رژیم عمداً برای پائین نگه داشتن فاصله آرای روحانی با مجموع آرای پنج کاندید دیگر، ارقام را بدین شکل اعلام کرده تا وانمود کند که روحانی به شکلی ملبمتری توانسته از دور دوم نجات پیدا کند و در دور اول پیروز شود. سوم اینکه بخش بزرگی از جناحیدیهای رژیم بندرچ فایز می شوند که با وجود تشدید روزافزون تحریمهای بین المللی و حتی خطر منازعه نظامی و مهمتر از آنها خطر شورش خیل عظیم تهیدستان شهر و روستا که از فلاکت فعلی به تنگ آمده اند، ادامه وضع موجود همچون سابق امکان ناپذیر است. این مسئله را بویژه در مناظره تلویزیونی سوم که به غیر از جلیلی که کماکان بر "مقاومت" پای می فشرد، بقیه کاندیداها خواهان بازنگری در دیپلماسی خارجی رژیم بودند میتوان ملاحظه کرد. از اینرو این طیف از جناحیدیهای رژیم خود را برای نوشاندن یک جام زهر دیگر به "رهبر نظام" آماده میکنند. اما اگر این سناریو واقعیت داشته باشد پس چرا رفسنجانی رد صلاحیت شد و یا به خاتمی برای نامزدی مجدد هشدارباش داده شد؟ علت را ظاهراً میتوان در "وزن مخصوص" آنها جستجو کرد بویژه رفسنجانی که با شعار ناجی نظام و مردی که یکبار دیگر میتواند حکومت را از پل مرگ و ممات به سلامتی عبور دهد، به میدان آمده بود. خامنه ای نمی خواهد که پروسه عقب نشینی به ابتکار رفسنجانی و یا دعاوی او استارت زده شود بهتر است فردی در اشلای پائینتر از رفسنجانی و خاتمی وجود داشته باشد تا با بهره گیری از این محلل، ابتکار عمل از دست او خارج نشود. بویژه فردی بنام حسن روحانی که هم نمایندگی ولی فقیه در شورای عالی امنیت ملی را دارد و هم نمایندگی او در مجمع تشخیص مصلحت نظام.

این سه پارامتر در رابطه ای ارگانیک با هم سبب شده که مهندسی کامل "انتخابات" امکان ناپذیر شود و رهبر و بیت اش را مجاب کند که از خیر دردسر آن بگذرند.

بدین ترتیب حسن روحانی با کلید بنفش رنگ "تدبیر" و اینکه "خوب است که ساترنی فیزو ها بگردند به شرطی که چرخهای جامعه نیز بچرخند" به میدان آمد و بخش قابل توجهی از مردم نیز با برکشیدن دیپلماسی و کوبیدن مهر ضرورت حل مسئله انرژی هسته ای در انتخابات ضد دمکراتیک دیروز، رای اعتراضی خود را به صندوقها ریختند.

این رویداد همچنین نشان میدهد که علیرغم تمایل ما - طیف چپ انقلابی - به ضرورت و گریزناپذیری یک انقلاب حقیقتاً اجتماعی برای دستیابی به آزادی و برابری واقعی، هنوز اکثریتی بزرگ از مردم کشورمان چه به دلیل وحشت از سرکوب خونین رژیم فاشیست مذهبی حاکم و چه بدلیل نیم نگاهی به اوضاع تماماً بحرانی خاورمیانه و هراس از جنگ داخلی، از هم پاشیده شدن شیرازه جامعه مدنی و حتی خطر تجزیه کشور، آمادگی لازم برای برداخت "کلان - هزینه" یعنی سرنگونی انقلابی رژیم اسلامی سرمایه داری ایران را ندارند و ما مدافعین انقلاب، براندازی، سوسیالیسم، آزادی و سکولاریسم راه دشواری برای فائق آمدن بر این وضعیت اچمز سیاسی و استیصال توده ای داریم. گسترش همکاری و اتحاد نیروهای انقلابی آزادیخواه و برابری طلب و در راس آن ضرورت عاجل یک تلویزیون ماهواره ای 24 ساعته چپ - که صدای بی صدایان یعنی کارگران و زحمتکشان باشد - از نان شب واجب تر است. بدون چنین ابزار تبلیغی و ارتباطی کلانی، نمی توان به امر روشنگری و سازماندهی، جامه واقعیت پوشاند.

پیروزی مرد امنیتی و ده تجربه تاریخی برای اپوزیسیون

بهروز سورن

پس از ماه‌ها گمانه‌زنی و هیاهوی تبلیغاتی بالاخره این واقعه را نیز پشت سر گذاشته و شاهد جنجال حاکمان بمناسبت حماسه پر شور!! شرکت اکثریت مردم در انتخابات شان هستیم. این سوال که آیا مایبستی نتیجه این واقعه را شکست اپوزیسیون مخالف و تحریم کنندگان دانست اما باقی است. از آنجا که در دوره پیشین تخلفات بسیاری موجود بود و تنش‌های سیاسی بسیاری را نیز در پی داشت مشخص بود که در این دوره تلاش کمتری برای تغییرات میلیونی پشت پرده در شمارش آرا صورت می‌گیرد.

اختلاف نجومی آرا حسن روحانی با سایر کاندیدها فضای ممکن برای چنین رفتاری را نیز از سران جمهوری اسلامی گرفته بود. هم اکنون شعار تحریم انتخابات که از سوی مخالفان استبداد و به درستی طرح شده بود از زوایای مورد بحث قرار گرفته است. بسیاری از نظریه پردازان موافق و مخالف جمهوری اسلامی هم اکنون این گفت‌وگو را از طریق رسانه‌های خود به جامعه روشنفکری عرضه می‌کنند و به چالش می‌کشند. حضور اکثریت مردم در این انتخابات کنترل شده را برابر با شکست تحریم کنندگان می‌شمارند و از ارزیابی آمار دقیق تر آن پرهیز می‌کنند. حقیقت چیست؟

یکم: حسن روحانی از چهره‌های امنیتی رژیم و از عناصر پشت پرده دستگاه حاکمه تا جندی پیش بوده است. چهره‌ای مردمی با شعارهای تغییر و نفی ولایت فقیه نبوده است. میزان رای او بدون حمایت‌رسانی (سردار سازندگی اپورتونیست‌ها) و بدون حمایت خاتمی و هواداران اصلاح طلب هرگز نمیتوانست این ارقام را شامل شود.

دوم: دیدیم که چگونه سبزه‌ها رنگ عوض کردند. در این زمینه که سبزه‌ها (اصلاح طلبان و هواداران آنان در خارج از کشور) با حاکمان وقت در حفظ کلیت جمهوری اسلامی اشتراک نظر دارند و در همین چارچوب خواستار تغییر هستند، بسیار گفته و نوشته شده است. دگردیسی رنگی در حین انتخابات کنترل شده از نکاتی بود که صحت و سقم این نظرات را بخوبی نشان داد و دیدیم که چگونه و به چهارزانی رنگ باختند و بنفش شدند.

سوم: بر طبق آمار ارائه شده از میزان دخالت شهروندی در این مناسبت میتوان گفت که از هر 4 نفر یکی در این انتخابات شرکت نکرده است. پیش از این نیز حاکمیت تلاش کرده بود که میزان واجدان شرایط برای شرکت در انتخابات فرمایشی را کمتر اعلام نماید (5 میلیون کمتر!) تا حماسه پر شور حضور مردم پای صندوق‌ها را پرشور تر نماید! حضور میلیونی ایرانیان تبعیدی و مهاجر در خارج از کشور را نیز اعلام نکرده بود. ضمن آنکه بیش از یک میلیون رای باطله از مجموع موجود بوده است. بدین ترتیب درصد کسانی که آراء باطله به صندوق‌ها ریخته‌اند و یا رای نداده‌اند، یا برای مهر

شناسنامه ای و سایر (مزایای!!) ثبت شرکت در انتخابات پای صندوق‌ها رفته‌اند و با در نظر گرفتن وجود پرشمار تحریم کنندگان در خارج از کشور که هیچگاه در فاموس آمار جمهوری اسلامینگنجدیده اند، میتوان گفت که نیروی عظیمی از پیکره مردم کشورمان منتج از انتخابات ضد دمکراتیک موجود صف آرایی کرده‌اند.

چهارم: میدانیم که روحانی برآمد ائتلافی است که هنوز ابهامات بسیاری را با خود حمل می‌کند. میگویند روحانی سالها در پست امنیتی لولای اتصال رفسنجانی با خامنه‌ای بوده است. رفسنجانی اخیرا به خاتمی و سبزه‌ها نزدیکی نشان داده است و خاتمی چی‌ها لولای اتصال موسوی و کروبی و زهرا رهنورد با امید به رفسنجانی و سپس روحانی نزدیک شده‌اند. موفقیت روحانی به بند تمیان این طیف نیمچه حکومتی وصل می‌باشد و طبعاً نمیتواند بی توجه به خواسته‌ها و مطالبات این طیف حمایتی در آینده باشد. از جمله مطالبات ضربتی آنها آزادی سران سبز در حصر و همچنین زندانیان سیاسی است و اعلام نیز شده است. بدین ترتیب میتوان گفت که درصد بالایی از آراء رئیس جمهور امنیتی جدید به منتقدان ولایت فقیه تعلق دارد. نتیجه اینکه حسن روحانی رئیس جمهور جدید از همین لحظات در تنگنای انتخابی ناگزیر قرار خواهد گرفت. جبهه ولایت فقیه و یا تلاش برای آزادی زندانیان سیاسی و ایجاد تنگناهای جدی برای خامنه‌ای؟

پنجم: با توجه به مباحثات پیش از انتخابات و درباره پروژه اتمی و مذاکرات بین المللی بنظر می‌آید که انتظارات جامعه بین الملل از رئیس جمهور جدید، ادامه مذاکرات و حل نسبی اختلافات موجود و شفافیت بخشیدن بیشتر به این پروژه باشد.

ششم: واضح و مبهرن بود که همه باقیماندگان در این عرصه و صرفنظر از اختلافات کوچک و بزرگ خود در یک نکته اتفاق دارند و آنهم موبیل کردن شهروندان برای حضور در پای صندوق‌های رایو مشروعیت و تداوم بخشیدن به استبداد وحوش حاکمان در ایران است.

پس از انتخابات کذائی:

هاشمی رفسنجانی:

ایران دمکرات‌ترین انتخابات دنیا را برگزار کرد

کیهان شریعتمداری در واکنش تنها به حضور حماسی امت اسلامی در انتخابات اشاره داشت و تعبیر آن حفظ استوانه‌های لرزانی است که استبداد بر آن بنا شده است. آنها می‌دانند که ارگان‌های فرا قانونی در برابر آنچه آنها نامطلوب میدانند خواهند ایستاد.

غرضی: از مردم ایران که افتخار آفرینند تشکر می‌کنم

عارف: افتخار می‌کنم در کنار مردم و همراه با آنها حماسه خلق کردیم

ستاد کل نیروهای مسلح: انتخابات 24 خردادماه عرصه نمایش تبعیت از رهبری و اعتماد به نظام بود

سازمان تبلیغات حضور حماسه‌آفرین ملت ایران در انتخابات را تبریک گفت

حسین کمالی: مردم ثابت کردند نظام و انقلاب را متعلق به خود می‌دانند

سبحانی‌نیا: با تغییر رییس‌جمهور، تغییری در سیاست‌های اصلی نظام رخ نمی‌دهد. رییس فراکسیون اصولگرایان رهروان ولایت مجلس

پیام تبریک اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان مستقل به مردم ایران برای خلق حماسه 24 خرداد

قدردانی محسن رضایی از حضور حماسی مردم در انتخابات

تقدیر ستاد حسن روحانی از مشارکت پرشکوه مردم در انتخابات

هفتم: بی تردید در آینده نزدیک شاهد تغییرات در میان مسئولین فعلی وزارت خانه‌ها، ادارات و نهادهای متنوع حکومتی خواهیم بود که قطعا مقاومت‌هایی را نیز در پی خواهد داشت. امکان وقوع تنش‌های آتی در میان جناح‌های مختلف خواهد بود و آمادگی اپوزیسیون سرنگونی طلب برای حضور سیاسی و تاثیرگذاری بر روند آن میتواند جایگاه این نیروها را در عرصه سیاسی مشخص تر و پایدارتر کند.

هشتم: حقیقت این است که اگر چه اپوزیسیون سرنگونی طلب علیرغم حضور کمی پر رنگ ترش در جبهه تحریم انتخابات شرکت داشت اما همچنان تاثیر گذار و سیاست گذار نبود. حقیقت این است که اگر چه بخش بزرگی از چپ رادیکال در تلاش همگرانی و حضور مشترک در عرصه سیاست هستند اما بسیار کند و بی برنامه پیش می‌روند. خمودگی و عدم تحرک لازم باعث شد تا این طیف تنها اطلاعاتی را در این زمینه بیرون کند. حال آنکه امر شورش، قیام و انقلاب و تغییرات بنیادین امر لحظه‌هاست.

نهم: نقش قربانیان اعتراضات خیابانی 88 و پس از آن بسیار حائز اهمیت بود و میتوان گفت هیچ جبهه پیروز و فراگیری بدون اعتنا به این بخش نمیتواند برای خود در روانشناسی توده‌ها جای باز کند.

پدر ندا: وقتی جگر گوشه‌ها را کشته‌اند نمی‌توانم رای بدهم

گفته شد که رای دهندگان رایشان از جوانی به حکومت اسلامی است و با شرکت شان در انتخابات از روی جنازه قربانیان سرکوبگر حاکم عبور کردند

گفته شد که رای سهراب کو؟ و... ابعاد تبلیغاتی و انسانی واکنش نزدیکان به این قربانیان در اوج نشسته است و میبایستی پژواک یابد.

دهم: اتحاد عمل، برنامه، رسانه و اینترنت ابزارهای هستند که اپوزیسیون با نداشتن آنها زمین بازی سیاسی را به دشمن قهار و مالخواه واگذار کرد. در تهیه هرچه سریعتر این ابزار بکوشیم.

15.06.2013

"نه" ی بزرگ یا چنگ زدن به بدیل درونی رژیم

پارسانیک جو

یک

انتخابات را به گفته ی مارکس، کسانی پنداشت که "خود نمی دانند ولی چنین می کنند"، بل درست تر آن است که به گفته ی اسلاوی ژیزک بگوئیم "آن ها می دانند با کاری که انجام می دهند، در حال پیروی از توهم هستند، اما هم چنان آن کار را انجام می دهند." بنابر این مشکل در "دانستن" نیست، بل در "انجام دادن" است، یا به عبارت دیگر مشکل نه در "دانش"، بل در "کنش" است. کنشی که محصول زیستن در موقعیت برزخی است. موقعیتی که پی آمد بحران رهبری و بدیل کارگری است. موقعیت برزخی، مانع بزرگ قیام مستقل و آگاهانه ی اردوی کار و زحمت، و زمینه ساز پیشه سازی سیاست منجی طلبی توده ای است. تداوم این موقعیت برزخی از یک سو زمینه ساز افزایش شانس بدیل های درونی رژیم حاکم می شود، از سوی دیگر شانس قدرت یابی بدیل های نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی را بیشتر می گرداند. برای برون رفت از این موقعیت برزخی در گام نخست باید به راه کارهای انضمامی سازمان یابی اراده ی هم بسته ی طبقه ی کارگر اندیشید. سازمان یابی طبقه ی کارگر می تواند زمینه ساز رشد ابتکار عمل توده ای و شکل گیری صف مستقل سیاسی و هژمونیک شدن بدیل کارگری شود.

پخش برنامه هفتگی تلویزیون برابری از شبکه جهانی اندیشه

هر یکشنبه از ساعت هفت و نیم بعد از ظهر به وقت ایران ، پنج بعد از ظهر به وقت اروپای مرکزی و هشت صبح به وقت لس آنجلس .
تکرار برنامه : روز دوشنبه ساعت یازده و نیم صبح بوقت ایران ، نه صبح بوقت اروپای مرکزی و 12 شب (یکشنبه) بوقت لس آنجلس .

اگر به تلویزیون ماهواره ای دسترسی ندارید ،
میتوانید از طرق زیر نیز برنامه های تلویزیون
برابری را مشاهده کنید:

1- بطور زنده در ساعات ذکر شده ، در سایت
تلویزیون اندیشه
www.andishehnews.com

2- به صورت آرشیو ، در سایتهای رادیو -
تلویزیون برابری و نیز سایت راه کارگر :

www.radiobarabari.com

<http://barabari.tv>

www.rahekaragar.com

توجه : بینندگان عزیز تلویزیون برابری دقت کنند که سالی دو بار - در پائیز و بهار - بطور ناهمزمان در ایران ، اروپا و امریکا شمالی ساعات تغییر می کنند که البته هر بار پس از چند هفته ، ساعات این سه منطقه یکسان می شوند .

حضور گسترده ی مردم در انتخابات نمایشی، آن هم در هنگامه ای که جامعه در موقعیت انفجاری به سر می برد، پیش و بیش از آن که پی آمد و حکایت گر توهم و امید واهی داشتن نسبت به بدیل های درونی رژیم حاکم باشد، پی آمد ناگزیر بحران رهبری و افق رهایی است. هنگامی که توده ی کارد به استخوان رسیده، در پیکار هر روزه ی خود از غیاب و فقدان هر گونه نیروی اجتماعی سازمان یافته و سازمان دهنده، بسیج کننده و جهت دهنده ی انقلابی محروم است و رنج می برد؛ و مهم تر از آن، هنگامی که توده ی معترض نه تصور روشنی از افق فرا روی پیکار خود دارد، و نه امید چندان روشنی به بدیل انقلابی و رهایی بخش فردای پس از سرنگونی رژیم حاکم ، به ناگزیر به بدیل های قابل تحمل تر درونی رژیم حاکم چنگ می زند. به این اعتبار گذشته از آن که نیروهای انقلابی و سوسیالیست و چپ نمی توانند و نباید، چنگ زدن مردم به بدیل های درونی رژیم حاکم را پیروزی باشکوه مردم جلوه دهند، بل باید با جسارت و به روشنی هر چه تمام تر، این حضور گسترده را حاصل ناکامی و ناتوانی تاکتونی سیاست پیکار طبقاتی اردوی کار و زحمت اعلام کنند. زیرا تنها با پذیرش این ناکامی و ناتوانی است که می توان امید داشت نیروهای انقلابی و سوسیالیست و چپ، با ارزیابی دوباره ی سیاست های تاکتونی خود به صفوف پراکنده ی خود سامانی داده و با عزمی راسخ تر از پیش به راه کارهای کارآمد هژمونیک شدن اردوی نیروی کار و زحمت بیانندیشند.

دو

کم نیستند کسانی که می کوشند حضور گسترده ی مردم در انتخابات نمایشی را "نه" ی بزرگ به ولی فقیه و سیاست و اقتصاد مقاومتی جناح نظامی - امنیتی جلوه دهند. در حالی که حقیقت آن است که تداوم سیاست و اقتصاد مقاومتی، دیگر حتا تضمین کننده ی منافع جناح نظامی- امنیتی نیز نبود. به عبارت دیگر سیاست و اقتصاد مقاومتی به ضد خود تبدیل شده بود و تداوم آن سبب تعمیق موقعیت انفجاری و تشدید محاصره ی اقتصادی و انزوی بیشتر سیاسی و افزایش خطر تهاجم نظامی می شد. در نتیجه تن سپردن و پذیرش سیاست و دولت اعتدالی، پی آمد شکست سیاست و اقتصاد مقاومتی بود، نه عامل شکست آن سیاست و اقتصاد. به همین علت است که سپاه و بسیج، حمایت و آماده گی خود را برای پیش برد سیاست دولت اعتدالی اعلام کرده اند. سیاستی که نه تنها حافظ و تضمین کننده ی منافع کل بورژوازی ایران، بل تضمین کننده ی منافع بورژوازی نظامی- امنیتی نیز خواهد بود، و بهتر از سیاست و اقتصاد مقاومتی به تداوم قدرت ولی فقیه خدمت خواهد کرد. سیاستی که اردوی سرمایه داران را هم گرا تر و قدرتمند تر خواهد کرد و تنها ارمغان آن برای توده ی کار و زحمت، ترویج پیشه سازی سیاست صبر و انتظار، فقر و فلاکت بیشتر و سرکوب گسترده تر خواهد بود. سیاستی که تا همین جا سبب شده است که بخشی از توده ی معترض 88 خود را پیروز میدان تصور کنند. سیاستی که تا همین جا سبب احیای توهم اعتبار صندوق رای و تغییر به واسطه ی کنش رای دادن شده است. انتخاب چنین سیاستی را "نه" ی بزرگ به ولی فقیه پنداشتند، آن هم از سوی نیروهایی که خود، توده ی مردم را به تحریم فعال انتخابات فرا می خواندند، خاک پاشیدن به چشم مردمی است که تسلیم فضای انتخابات نمایشی نشدند و با تحریم انتخابات، به تمامی بدیل های درونی رژیم حاکم "نه" گفته اند و به نفی کل نظام می اندیشند.

سه

هستند کسانی که می کوشند، حضور گسترده ی مردم در انتخابات را معلول ناآگاهی و توهم و فریب خورده گی مردم جلوه دهند. واقعیت اما آن است که نمی توان بخش وسیعی از شرکت کننده گان در